

مصاحبه ای، که چند روز پیش از یورش به
حزب توده ایران انجام شد

راه

۲۰ صفحه

توده

دوره دوم شماره ۲۸۸ - ۱۵ شهریورماه ۱۳۴۴

راستگرایان چرا و چگونه به قدرت دست یافتند؟

(ص ۹)

مقابله حکومت با آزادیخواهی

زندانیان سیاسی
چرا قتل عام
شدند؟

(ص ۳)

آرمانخواهی
اتهام نبود،
جرم بود!

(ص ۱۳)

مطابق ماده ۱۱۳۳ قانون مدنی

زن در ایران
بی پناه است!

(ص ۱۸)

در کنار جنبش
در برابر جنبش

(ص ۴)

جنبش آزادیخواهی در ایران مراحل تکامل خود را برای سازماندهی پشت سر می گذارد. در تهران برخی چهره های شناخته شده و فعال سیاسی (که در حکومت شرکت ندارند) دپدار، مذاکره و تفاهم با یکدیگر را، نه تنها اجتناب ناپذیر، بلکه حیاتی تشخیص داده اند. برخی گزارش های دریافتی، امیدواری نسبت به تفاهم بین دپدارکنندگان را تأیید می کند. این امیدواری ها زمانی تأیید شده است، که اطلاع می رسد، دپدارکنندگان اصل انکارناپذیر برخی تفاوت دیدگاه ها را پذیرفته و آنرا مانعی بر سر راه تعمیق همکاری ها ندانسته اند. همزمان با این اخبار، در ایران روزنامه "رسالت" به مقابله با این دپدارها و اتحادها برخاسته است و طبق سنت ۱۷ ساله گذشته می کوشد این تلاش ها را در ارتباط با قدرت های بین المللی معرفی کند. بصورت همزمان، رهبران "رسالت" و "هیات های موقتله اسلامی" دست به یک سلسله هماهنگی ها برای مقابله با موج آزادیخواهی زده اند. تشکیل اجلاس سران "هیات های موقتله" و شرکت هاشمی رفسنجانی در آن، از جمله در تأیید این گزارش هاست. در خارج از کشور نیز جناح راست اپوزسیون جمهوری اسلامی به تحریکات خود برای مقابله با اتحاد و تفاهم بین ملیون و بطور کلی همه مخالفان حکومت برخاسته است. کیهان چاپ لندن، در این زمینه پیشگام است و بی وقفه علیه نهضت آزادی ایران تبلیغ می کند و مدعی اختلافات بین حزب ملت ایران و نهضت آزادی ایران می شود. (صفحات ۲ و ۲۰ را بخوانید)

رفیق شاندرمنی درگذشت

رفیق "اکبر شاندرمنی"، عضو پرسابقه و برجسته کمیته مرکزی حزب توده ایران، در شهر مسکو چشم از جهان فرو بست. رفیق شاندرمنی عضو ۵۳ نفر و از نمایندگان نخستین کنگره حزب توده ایران بود. او در همین کنگره به سمت مشاور کمیته مرکزی حزب انتخاب شد. (این خبر در آخرین لحظات چاپ نشریه در اختیار ما قرار گرفت. یادنامه رفیق شاندرمنی را در شماره آینده منتشر خواهیم کرد.)

اجلاس احزاب
کمونیست در
یونان

(ص ۱۲)

مقابله حکومت با آزادیخواهی!

ارتباط با یورش به حزب توده ایران چاپ می کنیم و در عین حال بر این نظر خود پافشاری می کنیم، اگر در سال های ۶۰ و ۶۱ در مقابله با این نظرات و عملکردها - بهر دلیل - غفلت شد، امروز که حکومت در میان وسیع ترین انتشار اجتماعی مشروعیت خود را از دست داده، باید جبران گذشته را کرد و هیچ فرصتی برای به عقب راندن آنها از دست نداد. گذشته نشان داد، که هر نوع محاسبه و ملاحظه سیاسی در این زمینه، تیغ آنها را برای بریدن گلولی مخالفان تیزتر می کند. با این برداشت و شناخت است، که باید مقابله شجاعانه روزنامه سلام را با عاملین حریق انتشاراتی "مرغ آمین"، نه تنها تأیید کرد، بلکه باید به این مقابله از هر طریق ممکن یاری رساند!

اهداف پشت پرده

بسیاری از مبارزان سیاسی و مخالفان حکومت معتقدند، که آتش زدن انتشاراتی مرغ آمین، در عین حال که با هدف انحراف افکار عمومی از نتیجه کار دادگاه مربوط به سرقت ۱۲۳ میلیارد تومانی بانک صادرات و بالا گرفتن موج اعتراض ها در بسیج و سپاه پاسداران صورت گرفت، ایجاد رعب و وحشت در جامعه روشنفکری ایران نیز از جمله اهداف آن بود. این در حالی است، که در میان احزاب و سازمان ها سیاسی داخل کشور، این تحلیل نیز وجود دارد، که هدف حکومت جلوگیری و یا حداقل کند کردن روند رو به رشد فعالیت های سیاسی این احزاب و برخی دیدارها و مذاکرات آنها برای همکاری و اتحاد عمل آنها نیز بوده است. همین محافل معتقدند، که پسماندهای فعالیت مشترک احزاب سیاسی داخل کشور، موجب تصمیم هماهنگ جناح های حکومتی برای ایجاد این حادثه شده است. آنها سکوت همه مقامات حکومتی را در برابر اظهارات آیت الله جنتی و حمایت دو روزنامه کیهان و جمهوری اسلامی را از این عمل، دلیل قاطعی درباره این هماهنگی اعلام می کنند. اگر این تحلیل و ارزیابی درست باشد، باید پذیرفت، که جبهه ارتجاع در مجموعه حکومت گام های جدیدی را برای تحکیم صفوف خود، بمنظور مقابله با جنبش نوین انقلابی برداشته است.

سرمقاله روزنامه "رسالت" در جریان اخبار مربوط به ملاقات های اتحادی در تهران، گویای حقایق بسیاری است: «همه کسانی که برای روحانیت ارزشی حتی در حد تبلیغ در مساجد قائل نیستند، کسانی که شیفته ارزش های لیبرالی غرب هستند، کسانی که به تسامح و تساهل میل دارند و بالاخره کسانی که بدلات... از اسلامی و حزب الله سیلی خورده اند، در آستانه انتخابات دوره پنجم مجلس شورای اسلامی احساس می کنند، می توانند گرد هم آیند و به پروژه بزرگ بیاورند».

مقابله موثر با این صف بندی، بر اساس همه تجربه ۱۷ سال گذشته، پایان بخشیدن به برخی مرزبندی های مذهبی-ایدئولوژیک در میان ملیون، ملیون مذهبی و مذهبیون آرمانخواهی است، که اکنون از آزادی ها و حکومت قانون در کشور دفاع می کنند. از هر گام شجاعانه ای، که در این جهت برداشته شود، با قاطعیت باید دفاع کرد و بدین ترتیب صفوف جنبش را تقویت کرد. تفرقه در صفوف مدافعان انقلاب و تحولات مثبت و مترقی در ایران، در تمام سال های پس از پیروزی انقلاب بزرگترین ضربات را به انقلاب، قساوت، آزادی ها، احزاب و مطبوعات در کشور وارد آورد. همه تجربه گذشته امروز در برابر ماست: صف متحد در برابر حکومتی که باید جای خود را به یک حکومت وحدت ملی بدهد، یگانه عامل موثر برای ایجاد این تحول تاریخی است!

حساب خودتان را بکنید!

آیت الله جنتی در سال ۶۱ هنوز به عنوان امام جمعه موقت هم ظاهر نمی شد. او ناطق پیش از نماز جمعه بود و بعدها نماز جمعه را هم خواند! یورش به حزب توده ایران و تحکیم مواضع ارتجاع و سرنگونی داری تجاری در حکومت، راه را برای امثال او هموار کرد!

او در ۲۲ بهمن ۶۱ و پس از یورش اول به حزب توده ایران، به عنوان ناطق پیش از خطبه های نماز، در اشاره به این یورش و تأیید آن گفت:

«... به همه اعضای این حزب (حزب توده ایران) می گویم، که حساب خودشان را بکنند. هنرمندانی که هنر "غیراسلامی" عرضه می کنند، حساب خودشان را بکنند. توده ای ها، اگر به راه خود ادامه بدهند، این ملت و این امت مجال زندگی و فرصت به اینها نخواهد داد... شرقی ها دلفوشی هائی داشتند و از بزرگترین دلفوشی هایشان حزب توده بود. می گفتند ما با این عوامل نفوذی، که هر جا داریم و با اطلاعاتی، که بوسیله آنها کسب می کنیم و با این عضوگیری ها و امکانات گوناگون و این حرکت های سیاسی، که حکومت را تحریک نکنیم و شعارهای حزب الهی، که بدهان آنها می گذاریم، می توانیم نیرو آماده کنیم، که در فرصت مناسب از آن بهره برداری کنیم».

در تهران دفتر انتشاراتی "مرغ آمین" بدنبال پایان یافته اعلام شدن محاکمه سارقین ۱۲۳ میلیارد تومانی از بانک صادرات، به آتش کشیده شد. کارمند قسمت شبانه این انتشاراتی نیز توسط عاملان حریق برای چند ساعت ربوده شد و پس از آنکه شدت مضروب شده بود، در خیابان های تهران رها شد. اینگونه حوادث طی ۱۷ سال گذشته به کسرات در ایران تکرار شده است، اما تفاوت این حادثه با حوادث مشابه، آن بود، که آیت الله جنتی، عضو فقهای شورای نگهبان قانون اساسی و مسئول هماهنگی تبلیغات اسلامی، در خطبه های نماز جمع خود، از این حادثه حمایت کرد و عاملین آنرا حزب الله معرفی کرد، که به وظائف خود عمل کرده و نباید مورد تعقیب قرار گیرد. جرم این انتشاراتی، چاپ کتابی با عنوان "خدایان دوشنبه های می خندند" بوده است، که به گفته صاحب انتشاراتی "مرغ آمین" مدت ها پیش چاپ و منتشر شده و بسیاری از نسخه های آن به فروش رفته است.

خبر این حادثه بشکلی انتقاد آمیز در دو روزنامه سلام و اطلاعات منتشر شد و بدنبال آن دو روزنامه جمهوری اسلامی و کیهان با نوشتن مطالبی رودرروی سلام و اطلاعات قرار گرفتند. نطق آیت الله جنتی و انتقاد روزنامه سلام از آن، این رویارویی مطبوعاتی را تشدید کرد و سرانجام عده ای با شعار مبارزه با بدحجابی در خیابان های مرکزی تهران به راه افتادند و در مقابل روزنامه سلام اجتماع کرده و علیه نویسندگان این روزنامه شعار دادند و حجت الاسلام خوینی ها را تهدید به مقابله کردند!

روزنامه سلام روز بعد شرح جزئیات این تظاهرات را منتشر ساخت و بدستی نوشت، که در پشت این تظاهرات و اصولاً حادثه آتش سوزی انتشاراتی مرغ آمین حوادث و تصمیمات دیگری نهفته است. همین روزنامه در اشاره به نطق آیت الله جنتی، که گفته بود حزب الله به وصیتنامه آیت الله خمینی عمل کرده و این وصیتنامه بالاتر از قانون اساسی جمهوری اسلامی است، نوشت: "... اگر قرار است به وصیتنامه آیت الله خمینی استناد شود، چرا به دیگر اصول آن عمل نمی شود..."

در جریان این حادثه، اطلاعات قابل توجهی افشا شد، که تاکنون هیچ مقامی در جمهوری اسلامی به آن اعتراف نمی کرد. از جمله اینکه سازمان امر به معروف و نهی از منکر، که زیر نظر آیت الله جنتی فعالیت می کند، نزدیک به ۳ هزار نیروی سازمان یافته در اختیار دارد، که بخش بزرگی از آن در دسته های موتور سوار و با تعلیمات حکومتی در خیابان های تهران به تظاهرات و حادثه آفرینی هایی از نوع مبارزه با بدحجابی و مقابله با نشریات و یا تظاهرات حرفه ای علیه احزاب و شخصیت های سیاسی کشور، می پردازند. این نیرو، که از سازمان تبلیغات اسلامی مزد دریافت می کند، در واقع تکامل یافته همان گروه های "حزب فقط حزب الله" محسوب می شود، که از ابتدای پیروزی انقلاب و در مقابله با سازمان های چپ سازمان داده شده و در مقابل دانشگاه تهران و خیابان ها اطراف آن با چاقو، قمه و پنجه بکس به هر کس که بحث می کرد و یا تظاهراتی را سازمان می داد، حمله می کرد.

بدین ترتیب ماجرای به آتش کشیده شدن انتشاراتی مرغ آمین عملاً و رسماً اثبات کرد، تظاهرات حزب الهی ها در تهران از مرکز تبلیغات اسلامی هدایت می شود و دو روزنامه جمهوری اسلامی و کیهان بدلائل گوناگون ساز جمله کمک های مالی سازمان تبلیغات اسلامی، که جانشین تیراژ سقوط کرده روزنامه های تهران است، از این اعمال حمایت کرده و سخنگوی این سازمان نیز محسوب می شوند.

نطق آیت الله جنتی در نماز جمعه و حمایت وی از آتش زدن یک موسسه انتشاراتی، شاید برای برخی از مخالفان مسلمان حکومت و مذهبیون طرفدار آزادی ها غیرمترقبه باشد، اما به شهادت اسناد سال های ۶۰ و ۶۱ این نظرات امثال آیت الله جنتی ها، نظرات جدیدی نیست. همین نظرات گام به گام به مقابله با آزادی ها رفتند و با هر گام که به قدرت مطلقه نزدیک شدند، ایران را بیشتر گرفتار مشکلات خانمان برانداز کردند و خون انقلاب را نیز میکینند. ما در ادامه همین مطلب، بخشی از خطبه های همین آیت الله جنتی را در

قتل عام زندانیان سیاسی

با کدام اهداف انجام شد؟

در سال های گذشته، علیرغم انتشار گزارش های مربوط به قتل عام و خاطرات زندان، صدور اطلاعیه های هیجان انگیز در ستایش از قهرمانی قربانیان قتل عام، انگیزه های اجتماعی عاملین این جنایت کمتر مورد توجه قرار گرفته است!

۷ سال از قتل عام جنایتکارانه زندانیان سیاسی ایران در زندان های جمهوری اسلامی می گذرد. نیمه شهریور تا نیمه مهرماه سال ۶۷ اوج این جنایت تاریخی در ایران بود.

در طول سال های گذشته و در هر سالگردی بسیاری از سازمان های سیاسی ایران و حتی اپوزیسیون راست جمهوری اسلامی در خارج از کشور نیز درباره این جنایت مطالبی را منتشر ساخته اند و بدون تردید در آینده نیز چنین خواهند کرد. برخی باقی ماندگان آن قتل عام نیز در سال های اخیر سلسله یادداشت هایی را درباره این جنایت منتشر ساخته اند و اطلاعات قابل توجهی را در این باره در اختیار مردم ایران قرار داده اند.

تردید نباید داشت، که در آینده ابعاد دقیق تری از این جنایت برملا خواهد شد.

تاکنون در تمام گزارش های منتشر شده درباره این جنایت، اعلامیه های صادره و خاطرات منتشر شده، در کنار شرح حوادث، پیوسته یک نکته اساسی درباره این جنایت پنهان بوده است و آن اینکه جنایت براساس کدام عوامل و انگیزه ها و با کدام اهداف و به نفع کدام نیروها صورت گرفت؟ پیوند ناگزیر آن با دیگر حوادث سال های پس از پیروزی انقلاب بهمن ۵۷ چه بوده است؟ تاثیر آن بر مسیر انقلاب ایران کدام بوده است؟ و سرانجام اینکه، تحلیل حزب توده ایران - که خود بزرگترین قربانی این ماجرای خونین بود - درباره این جنایت چیست؟

راه توده بر این یقین است، که فصل مربوط به قتل عام زندانیان سیاسی ایران، در بخش دوم مقاله تحلیلی "سخنی با همه توده ای ها" دقیق ترین تحلیل در این زمینه است، که تاکنون و در ارتباط با دیگر حوادث ایران نوشته شده است. این تحلیل، در شماره ۲۵ راه توده منتشر شد و بنابراین خواست خوانندگان و علاقمندان "راه توده"، قرار است، پس از تدقیق برخی نکات آن، بصورت مستقل چاپ شود. این خواستی است، که بارها علاقمندان به راه توده طی نامه و پیام خواهان آن شده اند!

راه توده در سالگرد فاجعه ملی به یاد همه قربانیان این جنایت، بخش مربوط به تحلیل قتل عام زندانیان سیاسی را از مجموع آن مقاله تحلیلی منتشر می کند.

...))

انقلاب بزرگ بهمن از سال ۱۳۶۰ در مسیر عقب نشینی قرار گرفت.

از سال های ۶۴ و ۶۵ به بعد تناسب نیروها در درون حاکمیت ج.ا. هر چه بیشتر به نفع نیروهای راست چرخش یافت و در آخرین سال های حیات آیت الله خمینی، رهبری ج.ا. کاملاً در دستان آنان قرار گرفت. سیاست ارتجاع در تداوم جنگ، نیروهای مردمی درون حاکمیت ج.ا. را در بن بست کامل قرار داد. هم دفاع از جنگ، به معنی نابودی آنها بود و هم عدم دفاع از جنگ. در این دوران تلاش چند باره "میرحسین موسوی"، نخست وزیر وقت، برای استعفاء با مخالفت مواجه گردید. نیروهای راست، که عملاً ج.ا. را در دست داشتند، هنوز خود را برای به چنگ گرفتن آشکار سکان امور کشور آماده نمی دیدند. هنوز باید جنگ ادامه می یافت، هنوز باید بنیة نظامی و اقتصادی کشور باز هم بیشتر و بیشتر تحلیل می رفت و هنوز باید نیروهای دمکراتیک باز هم ضعیف و ضعیف تر می شدند. از سوی دیگر، راستگرایان این واقعیت را درک می کردند، که در عرصه اقتصادی، نفس وجود جنگ، سیاست های ویژه ای را الزامی می سازد، که هر نیروی دیگر نیز که در حاکمیت باشد، ناچار است کمابیش آنها

را دنبال کند. به این ترتیب نیروهای راست، ضمن اینکه در تمام مدت جنگ، نبرد را در عرصه اقتصادی با شدت بسیار دنبال می کردند و تحت هیچ شرایطی اجازه نمی دادند به مواضع اساسی آنان در این زمینه لطمه ای وارد آید، حاضر شدند، برای خاطر آنکه جنگ به هر قیمتی که هست، همچنان تداوم یابد، امتیازاتی واگذار کنند و جناح چپ را با این امید، که بعدها تمام عواقب جنگ و سیاست «جنگ جنگ، تاپیروزی» را به گردن آنها بیاندازند، هم چنان در حاکمیت حفظ کردند. بدیهی است، راستگرایان هیچگاه پیش بینی نمی کردند، اقتصاد کشور تحت هدایت آنان در مدتی کوتاه به چنان فاجعه ای گرفتار شود، که مردم اقتصاد دوران جنگ را آرزوی دیگر دست نیافتنی بیندارند.

با پایان گرفتن مداخلات تند نظامی، هاشمی رفسنجانی، که در طول جنگ نقش "قهرمان جنگ" و با خاتمه آن، نقش "قهرمان ضد جنگ" را با مهارت ایفاء کرده بود، خود را برای نشستن بر مسند ریاست جمهوری آماده می کرد.

از سوی دیگر، مرجعین و وابستگان انجمن حجتیه، که در تمام این مدت از انتظار مخفی شده و از پشت پرده هدایت عملیات «جنگ جنگ، تا پیروزی» را بر عهده داشتند، از مخفی گاه بیرون آمده، تشکیلات علنی "رسالت" را سازمان دادند و در مجموعه این دو نقشه، آینده تقسیم قدرت را تدارک دیدند. با تغییراتی، که در قانون اساسی داده شده بود، از یکسو نخست وزیر، که عملاً کاره ای نبود، از قانون اساسی نیز حذف و راه برای یک ریاست جمهوری قدرتمند تر هموار گردیده بود و از سوی دیگر، با حذف شرط مربوط به "مجتهد جامع الشرایط" بودن، از شرایط "ولایت فقیه"، راه برای یک "ولایت فقیه" ضعیف تر، اما مطمئن و گوش به فرمان گشوده شده بود. به این ترتیب، رابطه میان ریاست جمهوری و ولایت فقیه در قانون اساسی به نحوی برقرار گشت، که تعادل میان آنها را بطور نسبی حفظ کند. این تعادل در عین حال انعکاسی بود از تناسبی، که در آئین نامه درون صف نیروهای راست، یعنی گردانندگان واقعی ج.ا. وجود داشت.

برای بدست گرفتن بی قید و شرط زمام ج.ا.، راست گرایان از هر سو به رفع موانع مشغول بودند. با نزدیک شدن زمان مرگ آیت الله خمینی، فرصت ها دمیتم تنگ تر می گردید و لازم بود یک سلسله مسایل و موانع باقیمانده، که هنوز حاکمیت بی چون و چرای آنها را تهدید می کرد، هر چه سریع تر در زمان آیت الله خمینی برطرف گردد. از همین رو در آخرین سال های حیات آیت الله خمینی مجموعه نیروهای راست یک سلسله توطئه های بسیار جنایتکارانه را سازمان دادند، که تمام سرنوشت بعدی انقلاب را تحت الشعاع خود قرار داد.

توطئه نخست، طرح کشتار وسیع زندانیان سیاسی بود، که بحق بزرگ ترین جنایت تاریخ معاصر ایران محسوب می شود. دلایل واقعی این کشتار فجیع انسان های بی دفاع، امروز دیگر کاملاً مشخص شده است.

از یک سو هاشمی رفسنجانی خود را برای بدست گرفتن زمام ریاست جمهوری آماده می کرد و برنامه بعدی خود را نیز کاملاً تدارک دیده بود. گرفتن چهره لیبرال و بظاهر آزادی طلب، نقطه اتکاء اساسی برنامه های آینده وی را تشکیل می داد. وجود هزاران زندانی سیاسی، موقفیت این چهره را به شدت به خطر می انداخت. دارودسته او، نه می توانست این همه زندانی را در دوران ریاست جمهوری آینده تحمل کند، نه می توانست آنها را اعدام کند و نه می توانست آنها را آزاد کند. لذا لازم بود "حل مسئله زندانیان از طریق پاک کردن صورت مسئله، در زمان آیت الله خمینی و به نام او انجام شده، به حساب "جنون وی بعلت شکست در جنگ، گذاشته شود. روش بکار گرفته شده در اعدام زندانیان، که بیشتر به یک "قرعه کشی مرگ" شبیه بود، اساساً نشان می دهد، که برای ارتجاع مسئله اصلی این نبود، که چه کسی کمتر مبارز است، یا چه کسی بیشتر مخالف رژیم است و چه کسی نیست! ارتجاع نمی توانست وقت خود را برای اینگونه مسایل تلف کند. مسئله اساسی عبارت بود از کم کردن تعداد زندانیان، عبارت بود از گرفتن هر چه بیشتر قربانی، در کمترین زمان ممکن! برای ارتجاع حجتیه، شریک دیگر این جنایت هولناک، مسئله تنها در یک انتقام جویی تاریخی و محروم کردن توده ها از رهبران و همراهان انقلابی خلاصه نمی شد، بلکه در عین حال، نکته اساسی عبارت بود از دائمی کردن تفرقه در میان نیروهای انقلابی درون و بیرون حاکمیت ج.ا.

بدیهی است، مقاصد آن را نداریم، که مسئولیت این کشتار فجیع را تنها به شخص یا اشخاص خاصی منتسب کنیم. این مسئله ای است، که تاریخ آن را روشن خواهد کرد. آنچه که ما می دانیم و می توانیم بدانیم، این است، که جنایت در جهت منافع چه کسانی قرار داشت و چگونه و از چه طریق؟! ■

آیتا! الله آذری قمی، مدتی پیش و بدنبال مرگ آیتا! الله اراکی و بالا گرفتن مسئله مرجعیت و رهبری و به علامت نشان دادن مرکز قدرت واقعی در جمهوری اسلامی و بی ارزش بودن این نوع جنجال‌ها، گفته بود «(بنظر من همین آیتا! الله بهجت ساکن قم هم می‌تواند مرجع تقلید باشد)» (نقل به مضمون)

مدتی بعد، همین آذری قمی، در دانشکده مدیریت و حسابداری دانشگاه علامه طباطبائی طی یک سخنرانی، که اشاره‌ای هم در آن به مخالفتش با «ولایت و امامت» و «رهبری» آیتا! الله خمینی در زمان حیاتش داشت، گفت: «...شیاطینی هستند، همانطور که در زمان حضرت امام راحل با من مخالف بودند و تهمت‌هایی می‌زدند، امروز نمی‌توانند ببینند، که من از ولایت فقیه بطور مستقل دفاع می‌کنم و از ولی فقیه حمایت می‌نمایم...»

(ما بارها و در مطالب مختلف نوشته ایم، که برای سرمایه‌داری تجاری حاکم، ولایت فقیه تنها یک نقاب است، که روحانیت مرجع و طرفدار سرمایه‌داری در پوشش آن از اختناق پاسداری می‌کند. نباید در دام این حقه بازی افتاد و مبارزه با حکومت را در طرفداری و یا مخالفت با ولایت فقیه خلاصه کرد. مبارزه مردم ایران در این مرحله، مبارزه ایست برای آزادی‌ها و از قدرت به زیر کشیدن حکومتی، که به انقلاب و آرمان‌های آن پشت کرده است. آزادی‌ها، بزرگترین دشمن این حکومت است، چرا که اگر بساط «ولایت فقیه» توسط امثال آذری قمی‌ها جمع شود، اما اختناق به قوت خود باقی بماند و یا تشدید شود، در واقع جنبش هیچ چیز بدست نیآورده است!)

دیدگاه اقتصادی

آذری قمی در همین سخنرانی گفت: «...من در کتاب «ثنون و شریایط رهبری و مرجعیت» گفته‌ام، هم مرجع باید یک نفر باشد و هم رهبر و ایده آل این است، که رهبری و مرجعیت یک نفر باشد و در اینصورت است که می‌تواند در مقابل مستکبران عرض اندام بکند!»

آذری قمی در همین سخنرانی، که طی آن استقلال کشور را موکول به عرض اندام (گونی مسابقه وزنه برداری است!) رهبر در برابر مستکبر (کی؟ چه؟...) کرد، دیدگاه‌های اقتصادی‌اش را نیز تشریح کرد. اگر در استدلال اول، خنده بر لب می‌نشیند، در استدلال‌های دوم باید خنده بر لب‌ها خشک شود، زیرا رسالتی‌های با تمام قدرت سعی دارند دولتی باصطلاح یکپارچه و مقتدر برای تحقق این نظرات تشکیل دهند و این دیگر شوخی نیست. اگر نظرات آذری قمی درباره مرجعیت و رهبری به مقتضای زمان و موقعیت تفسیر کرده دیدگاه‌های اقتصادی او در تمام این سال‌ها هیچ تغییری نکرده است. او گفت:

«من از اول با این نظر جناب آقای هاشمی رفسنجانی موافق بودم، که سوسید باعث رکود تولید می‌شود. به عنوان مثال وقتی نان مجانی به روستائیان داده شود، کشاورزی تعطیل می‌شود و این کار باعث می‌شود، تولید گندم افزایش نیابد!»

«توزیع عادلانه در آمد، یعنی مردم با استفاده از سرمایه‌های خود برای خودشان در آمد کسب کنند. (منظور همان غارتگران اجتماعی است، که مردم را به خاک نسیاه نشانده‌اند والا مردمی که نان ندارند بخورند، پولشان کجاست، که سرمایه گذاری کنند؟!):»

«باید مردم تشویق به راه اندازی واحدهای تولیدی کوچک با سرمایه‌های خود شوند.»

«کسی که اجیر دیگران شود، در روزی را به روی خود بسته است. مثلاً اگر ۵۰۰ تومان برای کارفرما کار کند، کارفرما فقط ۲۰۰ تومان به او می‌دهد و علت اینکه مکروه قلمداد شده و حرام نشده است، این است که ممکن است، افرادی پیدا شوند و نتوانند ریسک کنند، کارگر شوند. (با همین اندیشه، دستفروشی و دلالی در کشور تشویق شد):»

«اینکه پیغمبر اکرم(ص) دست کارگر را بوسید، نه کارگری که برای دیگران کار می‌کند و به خودش ضرر می‌رساند، بلکه دست کارگر عاقلی را بوسید، که برای خودش کار می‌کند. (او بدین ترتیب زهر کلام آیتا! الله خمینی را که در یک دوره و در ابتدای پیروزی انقلاب کام سرمایه‌داران را تلخ کرده بود، گرفت):»

«روحانیون هم باید کار کنند و راه کار برای آنها باز باشد. (هیچ روحانی کارگر و مزد بگیر نشده و آذری قمی هم چنین نظری نداشته، بلکه نظرش همان سرمایه‌گذاری و تجارت است، که در سال‌های اخیر روحانیون حکومتی از قبل آن به ثروت‌های رویانی دست یافتند):»

مارکس: «هرگونه مبارزه تاریخی صرفنظر از آنکه در عرصه‌های سیاسی، مذهبی، فلسفی و یا اینکه در دیگر عرصه‌های ایدئولوژی جریان داشته باشد، در واقع بازتاب کم و بیش آشکار مبارزه طبقاتی اجتماعی است و وجود این طبقات و در عین حال تصادم میان آنها به نوبه خود مشروط به درجه رشد وضع اقتصادی آنها، خلعت و شیوه تولید و توزیع آنست» (مجموعه آثار، جلد ۲۱، ص ۲۵۹)

لنین: «توده‌ها همیشه قربانی دروغ در سیاست خواهند بود، تا زمانی که نتوانند در زیر پوشش هر جمله، اعلامیه و وعده، منافع این یا آن طبقه را تشخیص دهند!» (در شعار طرد ولایت فقیه منافع کدام طبقه را توده‌های مردم تشخیص می‌دهند؟)

در کنار جنبش در برابر جنبش

جبهه ارتجاع و ضد انقلاب زمانی متحد شد، که جبهه متزلزل انقلاب از هم پاشید!

روزنامه «رسالت»، پس از مدتی سکوت یکبار دیگر به تریبون تبلیغ مستقیم آیتا! الله آذری قمی تبدیل شد! آذری قمی از مدتی پیش به قم بازگشته و سرگرم یک سلسله دیدار و گفتگو با روحانیونی است، که در این شهر صاحب نفوذ محسوب می‌شوند. این روزنامه در مطلبی پیرامون مجتهدین، آذری قمی را در خور مقام آیت‌اللهی معرفی کرد و در کنار او از مجتهد دیگری بنام آیتا! الله نام‌برد، که نام او در میان روحانیون شیعه ایران اعتبار ویژه‌ای دارد. این مجتهد دوم، از نظر رسالت «حائری یزدی» است! حائری یزدی فرزند شیخ عبدالکریم حائری، بنیانگذار حوزه علمیه قم است، که بسیاری از مراجع تقلید شیعه و روحانیونی نظیر آیتا! الله خمینی، آیتا! الله طالقانی و آیتا! الله منتظری شاگردان او محسوب می‌شوند. حائری یزدی علاوه بر اجتهاد، دکترای فلسفه از امریکا می‌باشد و استاد فلسفه در انگلستان است!

آذری قمی، معمولاً هر گاه، که روند حوادث را بسود جناح رسالت تشخیص نمی‌دهد و خصوصی سازی و سرمایه‌داری را در خطر می‌بیند، با «رهبر و رهبری» و «ولایت» سرسبز پیدا می‌کند و سپس زمره شورای رهبری و یا جدائی مرجعیت از رهبری را آغاز می‌کند! او در زمان آیتا! الله خمینی نیز با همین شیوه - البته نه در حد مخالفت با مرجعیت او - بارها و بصورت آشکار به مخالفت با او برخاست. مخالفت او با احکام ثانویه، که نوعی توجیه مذهبی برای گریز از فقه سنتی برای بازگذاشتن دست دولت در مبارزه با سرمایه‌داری بود، بیشترین جنجال را همراه داشت! بویژه وقتی رهبر کنونی (علی خامنه‌ای) نیز در نماز جمعه موضع آذری قمی‌ها را تأیید کرد و با عکس العمل شدیدالحن آیتا! الله خمینی روبرو شد. این عکس‌العمل با بکار گرفتن اصطلاح «شما از اول هم نفهمیده بودید، مسئله را...» که چنان بود، که رئیس جمهور وقت (علی خامنه‌ای) تا انتشار استعفانامه وی و صدور نامه دلجویی از سوی آیتا! الله خمینی از خانه خود خارج نشد! در همان چند روز فاصله نماز جمعه، رئیس جمهور وقت و انتشار نامه دلجویی، سیل تلگراف‌های حمایت از تشرو عکس‌العمل خشن آیتا! الله خمینی از سوی استانداران و امام جمعه‌های سراسر ایران بطرف تهران سرازیر شد. ماجرا چنان بالا گرفت، که همگان به این نتیجه رسیدند، که شیوه برکنار بنی صدر از ریاست جمهوری یکبار دیگر در حال تدارک است. نطق‌ها و اظهار نظرهای هاشمی رفسنجانی، رئیس وقت مجلس اسلامی پیرامون این جنجال و تأیید عکس‌العمل آیتا! الله خمینی این گمان را تشدید کرده بود. پشت صحنه چه گذشت، که کار به اظهار پشیمانی از اینسو و نامه دلجویی از آن سو کشید؟ مانند بسیار رویدادهای دیگر از مردم پنهان نگهداشته شد!

آیتا! الله آذری قمی از حامیان مشروط امامت و ولایت و فقهات و رهبری و... است، اما از طرفداران بی‌تزلزل حفظ قدرت جناح رسالت در جمهوری اسلامی و دفاع از سرمایه‌داری وابسته تجاری است. اگر در باره اولی گهگاه مانور کرده و چهره مخالف و موافق به خود گرفته، در مورد دومی هرگز دچار تزلزل و شک و تردید نشده است!

نظریه اقتصادی مکتب کلاسیک سرمایه داری است و دفاع غیرمندانانه ایشان، در واقع دفاع از نظریه اقتصادی آدام اسمیت است... (کیهان ۱۰ اسفند ۶۵) مدافعان سرمایه داری غارتگر را شاید در همان سال ۶۴ هم هنوز می شد با بسیج همه مدافعان مذهبی آرمان های انقلاب، کنترل کرد و اجازه نداد تا ایران را گرفتار فاجعه ای چنین کنند، که کرده اند، اما چنین امکانی بطور یقین امروز دیگر فراهم نیست و این در حالی است، که بسیج نیرو و اتحاد همگانی برای عقب راندن آنها اجتناب ناپذیر است. این اتحاد اگر در سال ۶۴ و سال های پیش از آن، در حصار تنگ نظری ها، خود محوری ها و خام خیالی ها ممکن نشد، امروز برای نجات ایران علیرغم هر جنجالی که بخواهد و یا بتواند روحانیت قشری و یا سرمایه داری سنگر گرفته پشت اسلام و فقه سنتی برپا کند، اجتناب ناپذیر، نه بلکه حیاتی است، درغیر اینصورت آنها که تا این مرحله به قدرت دست یافته اند، کوچکترین تردیدی در حفظ و گسترش این قدرت بلل راه نخواهند داد. با ولایت و یا بی ولایت "فقیه"، حتی به قیمت قتل عامی سراسری همه مخالفان خود، اعم از ملی و مذهبی و چپ! دیکتاتوری سرمایه احکام خود را دارد!

دراین رهگذر آنکس که تسلیم است، در کنار امثال آذری قمی ها و سینه به سینه مردم و جنبش می ماند و آنکس که نیست، به جنبش می پیوندد، تا قدرت را از چنگال امثال وی درآورد. این مخالف و مراقب می تواند روحانی باشد یا مکتلا، مجتهد باشد یا عامی، مرجع تقلید باشد یا مقلد، رئیس جمهور باشد یا رهبر و...

تو حرف خودت را بزن، من کارخودم را می کنم!

آذری قمی، که حالا برای ولایت مطلقه فقیه و رهبر کنونی سینه چاک می دهد، در رودرویی با آیت الله خیمینی در روزنامه رسالت ۸ خرداد ۱۳۶۵ نوشت: "... حضرت علی بن ابی طالب هم می گفت، تو می توانی نظر خودت را بنی بدهی، ولی منم می توانم از تو بپذیرا باشم و آن را بکار بندم و اگر صحیح ندانستم، با تو مخالفت نمایم...". جناح رسالت، که او رهبر آنست و مرتضی نبوی سخنگوی آن، معتقدند، درانتخابات آینده نبرد بین موافقان و مخالفان روحانیت است و جناح چپ مذهبی بزرگترین اشکالش اینست، که تکلیفش را با ولایت فقیه و رهبر تعیین نکرده. آنها در این زمینه اشکال دارند!!

اطلاعیه حزب ملت ایران

دیرخانه حزب ملت ایران به مناسبت چهل و هشتمین سالگرد تأسیس این حزب، اطلاعیه ای صادر کرد. در این اطلاعیه ضمن پرشماری تاریخچه مختصر تشکیل حزب "پان ایرانیست" و سپس تشکیل "حزب ملت ایران" آمده است:

«حزب ملت گرای ما برغم گسستی که با کودتای ۲۸ مرداد در روند بهگرد زندگی ایرانیان پدیدار شد، همچنان کوشا بود، تا سرانجام از پیشگامان انقلاب (۵۷) شد. با این دگرگونی ریشه ای، حزب ملت ایران همچون دیگر سازمان های سیاسی امیدوار بود، تا در نظم نو، نه تنها استقلال ملی و آزادی های فردی و اجتماعی از هر گزند بدور بماند و عدالت همگانی گسترش یابد، که با بهره گیری از داده ها سرزمینی سرشار و نیروی انسانی خروشان، دوران سازندگی کشور آغاز گردد و مردم بهروزی یابند. با دریغ چنین نشد و هنوز نبض توفنده انقلاب از تیش بازنیستاده، تار و پود سامان فرمانروائی کشور را چنان تنیدند، که سخت با فرهنگ ملی جوشیده از پیوند ایرانیگری و اسلام باوری بیگانه بود و بساط یک تازی دگرپاره گسترده گردید و ایران پسا خاسته درشوربختی و پریشانی فروماند.

جمهوری اسلامی نتوانست هیچ دگرگونی درخوری در رابطه های اقتصادی و اجتماعی و هیچ نوآوری سیاسی و پویایی فرهنگی پدید آورد و فرصت های تاریخی بسیاری را هم از ایرانیان دریود. (اکسون) در بحران دهشتناکی، که این کهن بوم و سر را درخود فرو برده است، درنگ بیشتر روا نیست و باید طومارقلدری را درهم پیچید و خواستار برقرار مردم سالاری شد، که جز با برگزاری یک گزینش ملی نمی توان به آن دست یافت... حزب ملت ایران تاکنون چند بار پیش شرط های ضروری برای انجام انتخابات آزاد را طرح کرده و خواستار برآورده شدن آنها گردیده، تا با گذاری آرام، فضای سیاسی باز و مردم سالاری برپا گردد، اما سردمداران جمهوری اسلامی با زد و بند های پشت پرده درصدد بازهم نمایش همیشگی را برای یک انتخابات فرمایشی به روی صحنه آوردند...»

تصور نشود، که در مقابل سیاست های اقتصادی دولت ایستاده ایم، من این دولت را بهترین دولت در روی کره زمین و آقای هاشمی را بهترین فرد انقلابی می دانم. البته راجع به بانک ها اشکال دارم. (آذری قمی معتقد است بانک ها باید تبدیل به صندوق های قرض الحسنه شوند و در اختیار سرمایه داران قرار گیرد!)

(نقل قولها تماما از روزنامه رسالت ۱۷ اسفند ۷۳ است)

این اظهارات با نظرات مرتضی نبوی، مدیر مسئول روزنامه رسالت، که در شماره ۳۷ "راه توده" منتشر شد، هیچ تفاوتی ندارد، همچنان که با نظرات احمد توکلی، وزیر کار اسبق و جنجال برانگیز جمهوری اسلامی تفاوتی ندارد. این جناح با همین اندیشه می خواهد سرنوشت کشور را بصورت یکپارچه بدست بگیرند. آنها شکست خواهند خورد، اما به چه قیمتی برای ایران؟ بزرگترین سوال همین است!

نگاهی به گذشته

رسالتی ها در واقع از سال ۶۳ و ۶۴ بی پرده به تبلیغ نظراتشان پرداختند. حاصل این نظرات به پذیرش برنامه تعدیل اقتصادی خاتمه یافت، که هاشمی رفسنجانی اجرای آنرا بعهد گرفت و دولت ائتلافی کنونی شکل گرفت. این دولت در واقع از نظر وابستگی به انگلستان و امریکا نیز ائتلافی بود! این نظر و برنامه مدون آن ایران را به روزی انداخته است، که شاهدیم و هنوز این دارو دسته آنرا کامل نمی دانند و تنها ایرادش را سریع نبودن خصوصی سازی و سرکوب مذهبی مردم می دانند!

ما برای نشان دادن پایداری این گروه برای به نابودی کشاندن ایران، از آرشیری که در اختیار داریم و از قول همین آذری قمی نقل قول هاشمی را استخراج کرده و با ذکر تاریخ آنها را نقل می کنیم. این سخنان در کیهان ۲۶ بهمن سال ۶۴ و در جریان تشدید حملات رسالتی ها علیه دولت میرحسین موسوی، بیان شده است. از سوی دیگر "محمد سلامتی"، رهبر کنونی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، در رد نظرات آیت الله آذری قمی در همان زمان مطالبی را مطرح کرده است، که سخنان وی نیز در همان کیهان اما به تاریخ ۱۰ اسفند ۶۵ چاپ شده است. حاصل این جلد نیز بعدها مشخص شد: به زیر کشیدن کابینه میرحسین موسوی و قبضه قدرت توسط رسالتی ها!

این ضربه به انقلاب و ایران، از همان لحظه ای آغاز شد، که آزادی ها، و بویژه آزادی مدافعان انقلاب با محدودیت روز افزون و سرانجام زندان و اعدام آنها روبرو شد! جبهه ارجاع متحد شد و جبهه متزلزل انقلاب از هم پاشید. این درس تلخ تاریخ است!

با هم بخوانیم:

"نظرات آیت الله آذری قمی درباره اقتصاد اسلامی: تمتع و بهروزی کامل انسان ها از مواهب آفرینش، سعی و تلاش انسان ها برای تحریک حسن نوع دوستی و تلاش در جهت کمک موثر به هموعان، شناخت معرفت آفریدگار جهان و عبادت و سپاس او و تکامل نفوس انسان است و این معنی حاصل نمی گردد، جز با تملک بیش از نیازها و حواشی مادی... اگر ثروت محدود به حدود کمی، آنهم بسیار پائین باشد، هرگز انگیزه ای برای تلاش زیاد باقی نمی ماند و اگر آزادی در قیمت فروش نباشد، بلکه نرخ تثبیت شده، گرچه با سود معقول (باشد)، انگیزه ای برای تولید ایجاد نمی شود. متأسفانه عده ای کم اطلاع این سیستم اقتصادی را حامی "سرمایه داری" می دانند و "سرمایه دار" را با "سرمایه داری" اشتباه گرفته اند... شعارهای مردم می، همان شعارهای سوسیالیستی است! (کیهان ۲۶ بهمن ۶۴) (کسانیکه در اوج اقتدار آیت الله خیمینی با چنین صراحتی در برابر نظرات آنروز او ایستادند، امروز کوچکترین پروائی از طرح و اجرای نظراتشان ندارند!)

پاسخ محمد سلامتی به آذری قمی: "... بنظر آقای آذری قمی، اقتصاد اسلامی، یعنی آزادی میدان فعالیت و تلاش، آزادی فروش، آزادی در قیمت فروش و عدم محدودیت کمی ثروت. این نظرات با آزادی اقتصادی مورد نظر آدام اسمیت، انطباق کامل دارد. مثلاً به عقیده اسمیت: آزادی کسب و کار افراد و موسسات بطور مطلق است. در نتیجه نظام اقتصادی حاصل نظامی است، که در آن تولید کنندگان و مصرف کنندگان عموماً بطور انفرادی و آزادانه به عرضه و تقاضای محصولات و عوامل بازارها می پردازند... دولت ها در امور اقتصادی مداخله نمی ورزند و جامعه عاری از هر گونه مقررات محدود کننده در مورد تولید و مبادلات است. محصولات بین جوامع آزادانه مبادله می شود و انتقال عوامل تولید، بهمان نحو مورد بیان آیت الله آذری قمی، بطور آزاد صورت می گیرد. لذا انتقاد از نظرات آقای آذری قمی، در حقیقت انتقاد از

سال ۹۶ سال رکود اقتصادی

بحران جدید اقتصادی در جهان سرمایه داری

نشان می دهد، که فاصله نوبتی میان رکود و بحران از میان رفته و بحران ساختاری فرا رسیده است.

م. باوری

موسسه مطالعات اقتصادی آلمان، موسوم به "Die Po" در گزارش ماه سپتامبر خود نوشت، که در سه ماهه دوم سال جاری رشد اقتصادی در کشورهای بزرگ سرمایه داری رو به کاهش نهاده است. این موسسه همچنین اعلام داشت، که در ماه های آینده آمریکا، ژاپن و اروپا با رکود اقتصادی روبرو خواهند بود و در ۶۳ کشور جهان، وضع اقتصادی رو به وخامت خواهد گذاشت. ۴۰۰ کارشناس اقتصادی عضو این موسسه اعلام داشتند، که کاهش ارزش "دلار" به رکود اقتصادی در جهان انجامیده و به رشد کوتاه مدت و اندک اقتصادی در سه ماه اول سال جاری در آمریکا خاتمه بخشیده است!

این موسسه به ریشه های بحران اشاره نکرده است، بلکه رکود را بر اساس داده های آماری تحلیل و پیش بینی کرده است.

نشریه "عصرنا" (U.Z)، ارکان مرکزی حزب کمونیست آلمان به قلم "یورگن کویچسکی" (Jürgen Kueaynzki) در تاریخ ۲۳ ژوئن، پیش از انتشار گزارش موسسه "Die Po" (که معتبرترین موسسه مطالعاتی-اقتصادی در آلمان است) همین بحران را با ذکر ریشه های واقعی آن تحلیل کرده است. فشرده این مقاله را در زیر می خوانید. (برای اطلاع بیشتر از بحران اقتصادی جهان سرمایه داری و رشد تضادها بین کشورهای بزرگ سرمایه داری مقاله "جدال ناکزیر" را نیز، که در همین شماره و به نقل از روزنامه "Die Zeit" به قلم "هلموت اشمیت" از رهبران سوسیال دموکراسی آلمان، چاپ کرده ایم، مطالعه کنید)

در گذشته طول زمانی "چرخه" رونق - رکود - بحران (اقتصادی) در نظام سرمایه داری بین هشت تا ده سال بود. لکن آخرین رونق اقتصادی در کشورهای صنعتی پیشرفته غرب تنها سه سال طول عمر داشت.

آیا هنوز هم از بحران ادواری سیستم اقتصاد سرمایه داری باید سخن گفت؟ یا شرط انصاف، اذعان به بحران ساختاری نظام سرمایه داری است!

مطبوعات آلمان در این اواخر انباشته از گزارش هایی با عناوین زیرین و یا نظیر آنهاست: "تیره گی دورنمای اقتصادی در آمریکا" گزارشگر وال استریت می نویسد: «بیم از رکود اقتصادی افزایش می یابد». «حمایت از دلار به علت بیم از رکود اقتصادی». این گزارش ها بازتاب اخباری مشابه در مطبوعات آمریکا و جهانند. در سال ۱۹۹۱ شاخص تولید ماهانه صنعتی تا ماه اکتبر همواره کمتر از ماه های همانند در سال ۱۹۹۰ بود. تولید صنعتی تنها از سال ۱۹۹۲ پس از یک دوره رکود، رو به افزایشی، هر چند کند آهنگ گذارد. لیکن روند صعودی اقتصاد اینک مجدداً متوقف گردیده است.

در آغاز ماه فوریه ۱۹۹۵ شاخص تولید صنعتی براساس نوشته مجله اقتصادی (Business Week) هفته نامه اقتصاد، برابر ۱۲۳٫۲ بود. از این تاریخ به بعد شاخص مذکور پیوسته کاهش یافته و اکنون به ۱۲۰٫۳ تنزل کرده است. حجم تولید صنعتی در سال جاری به استثنای افزایش ناچیزی در ماه ژانویه پیوسته سیر نزولی داشته است. در بخش ساختمانی میزان فعالیت به نازلترین سطح تقلیل یافته است. در همین فاصله تولید اتومبیل، نفت، فولاد، ذغال سنگ و چوب به ترتیب ۳۱٪، ۲۸٪، ۲۸٪، ۲۲٪ و ۱۱٪ کاهش یافته است. با توجه به این واقعیت ها "هفته نامه اقتصاد" در آخرین شماره ماه مه خود نوشت: «اقتصاد آمریکا به ناگهان، ولی آشکار، دستخوش بیماری و توان فرسودگی شده است».

نرخ بیکاری در ماه های فوریه، مارس، آوریل و مه پیوسته افزایش یافته و اکنون به بالاترین رقم در طول دو سال و نیم اخیر رسیده است. حجم قروض کارگران و کارمندان مجدداً به سطح اواخر دهه هشتاد افزایش یافته، نرخ تورم از ماه اکتبر ۱۹۹۴ رو به تزاید گذارده و حجم معاملات خرده فروشی کاهش یافته است».

تمامی این شواهد حاکی از آغاز بحرانی جدید و پایان دوره رونق اقتصادی کوتاهی است، که تنها سه سال دوام داشته است. در مقایسه، دوره رونق اقتصادی پیشین هشت سال ادامه داشت، که در متن تجربه ۱۵۰ ساله چرخه های اقتصاد سرمایه داری مدت زمانی متعارف به شمار می آید. در طول ۱۵۰ سال اخیر دوره های رونق اقتصادی در هر یک از چرخه های رونق، رکود و بحران عموماً هشت تا دوازده سال دوام داشته است.

فاصله های بحران از میان رفته است

نکته ای که در رابطه با ناپایداری و زودگذری دوره رونق اقتصادی مطرح می گردد، آنست که اکنون نه تنها با بحران جدیدی در آمریکا روبرو هستیم، بلکه «افزون بر این» هرج و مرج و نابسامانی اقتصادی چنان ابعادی یافته، که دیگر حتی حد فاصلی نیز میان دوره های رونق و رکود اقتصاد سرمایه داری موجود نیست.

روزنامه فرانکفورتر آلتگماینه در ۶ ژوئن ۱۹۹۵ چنین گزارش داد: «با اقدام غیرمترقبه بانک های مرکزی به منظور حمایت از دلار، که در چهارشنبه پیش از عید پاک آغاز گشت، محتلاً پایه های بحران اقتصادی در آمریکا و حتی جهان در بازارهای ارز و اوراق بهادار ریخته شد. در طول تعطیلات عید پاک بدبینی نسبت به دورنمای شرایط اقتصادی آمریکا در بازارهای مالی تشدید گردید. نظام بانکی آمریکا نشانه های بحران اقتصادی را کاملاً جدی تلقی می نماید. کمیسیون پولی هیئت مدیره بانک های مرکزی آمریکا در نشست خود در فاصله ۵ تا ۷ جولای نرخ تنزیل بانک مرکزی را کاهش خواهد داد». روزنامه مذکور در همان شماره در گزارشی از واشنگتن نوشت: اقتصاد آمریکا آشکارا توان خویش را از دست داده است. آمارهای اقتصادی ماه های آوریل و مه چنان نگرانی آفرینند، که کارشناسان مالی و اقتصادی از بحران خطرناک جدیدی سخن می گویند».

این اخبار با گزارش Berliner Zeitung (روزنامه برلین) در همان روز همخوانی دارند. در مقاله این روزنامه، تحت عنوان "آهنگ رشد اقتصاد بین المللی به کندی می گراید"، چنین آمده است: «براساس برآورد موسسه IFO در مونیخ چرخه فعالیت های اقتصادی به نقطه اوج خود رسیده و اینک نشانه های سیر نزولی در حجم فعالیت های اقتصادی مشهود گشته اند. پیامدهای منفی قدرت نسبی مارک آلمان نخست در سال ۱۹۹۶ پدیدار می گردند».

بدین ترتیب آغاز رکود اقتصادی آلمان در سال ۱۹۹۶ و تنها پس از یک دوره رونق نسبی دو ساله، همانند الگوی چرخه اقتصادی است، که هم اینک در آمریکا با آن روبرو هستیم. چنین بنظر می رسد، که در مورد آلمان نیز عصر الگوی متعارف چرخه های اقتصاد سرمایه داری، که در ۱۵۰ سال گذشته بدان خو گرفته بودیم، اکنون به پایان رسیده است.

از هشتاد سال پیش تاکنون مارکسیست ها از زوال جامعه سرمایه داری سخن گفته اند. واژه زوال در این برهه از زمان، که جوامع سرمایه داری به ورطه بربریت گام نهاده اند، دیگر بیانگر شرایط حاکم بر این جوامع نیست. اینک می باید به بیان دقیق تر، از آغاز دوران فروپاشی جوامع سرمایه داری سخن گفت. بربریت حاکم بر جوامع سرمایه داری واقعی است عینی، که حتی پرزیدنت کلینتون در پیام مارس ۱۹۹۴ خود خطاب به ملت آمریکا به طور ناخودآگاه از آن گلایه کرد و گفت: «نیمی از کودکان آمریکا در خانواده هائی، که در آنها پیوند زناشویی از هم گسسته است، پرورش می یابند، کودکان باردار می شوند و اطفال به دست اطفال دیگر به قتل می رسند».

نشریه "ایران فردا" نسبت به عواقب شوم قدرت طلبی رسالتی ها (روحانیت مرتجع و سرمایه داری تجاری) هشدار داد!

باید نقاب مذهب را از چهره سرمایه داری غارتگر برداشت!

نشریه "ایران فردا"، که به مدیریت مهندس عزت الله سبحانی در ایران منتشر می شود، در شماره مرداد ۷۴ خود، طی سرمقاله ای افشاگرانه و در عین حال هشدار دهنده، تلاش جناح موسوم به رسالتی ها را برای قبضه کامل قدرت در جمهوری اسلامی، خطری برای موجودیت ایران ارزیابی کرد. "ایران فردا" نوشت، که این جناح با تبلیغ اینکه ایران ام القراء اسلام است، خواب و خیال هائی برای ایران در سر دارد، که عوارض شوم آن گریبانگیر همه مردم ایران خواهد بود.

این سرمقاله بمناسبت تشدید تلاش های این جناح در آستانه انتخابات مجلس اسلامی منتشر شده است، که ما بدلیل اهمیت آشکار شدن صفوف در میان نیروهای مذهبی و توجه به اهدافی، که جنبش داخل کشور در جریان تشدید مبارزه خود، دنبال می کند، بخش های اساسی این سرمقاله را منتشر می کنیم. ما خواندن دقیق این سرمقاله و پیگیری مسائل مطرح شده در آنرا به خوانندگان خود توصیه می کنیم، زیرا اعتقاد داریم، درک اهداف واقعی جنبش کنونی در داخل ایران، نخستین گام در جهت اتحاد و همکاری با همه مخالفان حکومت کنونی و طرفداران ضرورت پایان بخشیدن به حکومت استبدادی و پشت کرده به انقلاب است!

در این سرمقاله، که در نشریه ای وابسته به یک جناح مذهبی-دمکرات در ایران منتشر شده است، بدستی بر پایگاه طبقاتی حکومت تاکید شده و تلاش جناح رسالت برای رنگ مذهبی بخشیدن به کارزار مخالفت با این جناح، افشاء شده است. مقابله با دیکتاتوری این جناح، که در واقع دیکتاتوری سرمایه داری تجاری وابسته است (با اندیشه های قشری و ارتجاعی) با چنان صراحت و دقتی می بایست سازمان داده شود، که آنها نتوانند خود را پشت مذهب، اسلام (ناب و یا غیر ناب محمدی!)، ولایت، حجاب، فقه، ولی عصر و از این نوع پوشش ها پنهان کنند.

"ایران فردا" می نویسد:

۱- ... در طرح اصلاح قانون مطبوعات نیز سمت و سونی به شدت تمرکزگرا پیش بینی شده است، تا حاکمیت جناح و جریان خاصی را بر مطبوعات کشور برقرار سازد. در این طرح وظایف نظارتی، اجرایی و قضایی در اختیار کمیسیون گذاشته شده است، که در آن حرف آخر را نمایندگان یک جناح سیاسی در کشور می زنند. نتیجه اجرای چنین طرحی در جامعه، خود سانسوری و به وجود آمدن جو خفقان در تمام مطبوعات خواهد بود. میل و اراده یک جریان سیاسی (رسالتی ها) می خواهد در سطح کشور به صورت خود مختار عمل نماید.

۲- تصویب قانون جدید انتخابات... این قانون با فشار جناهی، که اکثریت را در مجلس دارد (رسالتی ها) تصویب شد. در حالیکه اکثریت عددی این جناح در مجلس به هیچ وجه بازتاب و نشان دهنده اکثریت آنها در جامعه و حتی در بین جناح های درون حاکمیت نمی باشد. با مقایسه تیراژ روزنامه سخنگوی این جناح (رسالت) با سایر مطبوعات و روزنامه های کشور و همچنین تعداد آرای نمایندگان آنها در مجلس و به طور مشخص میزان رای که ریاست مجلس (ناطق نوری) در دوره دوم انتخابات مجلس چهارم به دست آورد، می توان نسبت عددی آنها را در جامعه محک زد. حمایت و دخالت جهت دار شورای نگهبان اکثریت و اقلیت مجلس را به شکل فعلی تحقق بخشید و نتیجه این شد، که جناهی خاص تمام مراکز و نهادهای قدرت و نفوذ را در دست گرفت و به همین دلیل نیز همواره خواسته های خود را علیرغم مخالفت های درون و بیرون نظام به پیش می برد، در حالی که فاقد حمایت مردمی در درون جامعه است... در این شرایط و فضای بسته، این گروه خاص (رسالتی ها) به طور مرتب جمعیت سیاسی خود را گسترش کمی و کیفی می دهد و جماعت های ظاهرا صنفی و عملا سیاسی متعدد (جامعه ...؟، انجمن های صنفی، بنیادهای خیریه و ...) و متنوع

می آفریند. این جناح در واقع درد قدرت دارد، اما آن را با پوشش دفاع از ولایت مطرح می کند و نسبت به ایفای تعهدات و پایبندی و میثاق ها و ارزش های انقلاب چون عدالت اجتماعی، آزادی و توسعه اقتصادی و اجتماعی، بی تفاوت است.

در مکتوبی از مکاتیب یکی از تنورسین های این جناح، ایران ام القراء جهان اسلام خوانده شده است. حتی حکومت عثمانی، که زمانی مدعی خلافت اسلامی بود، هر چند که از ارزش های اسلامی بهره ای نداشت، چنین ادعایی نکرد. حالا کسانی که ادعا می کنند ایران ام القراء جهان اسلامی است، باید به این سوال پاسخ دهند، که آیا جمهوری اسلامی ایران در حال حاضر و به صورت بالفعل در زمینه های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی مرکز و قطب جهان اسلام شده است؟ آیا در حدی مورد توجه و اقبال عموم ملل مسلمان قرار گرفته است، که شایسته است الم القراء جهان اسلام معرفی شود؟

چنین مرکزیتی یا باید به موجب یک حکم یا فرمان و یا انتصاب توسط یک مرجع فوق بشری تحقق یافته باشد، که ما در مورد ایران از چنین حکمی اطلاعی نداریم و یا این که این موقعیت براساس یک توافق و اقبال و تفاهم بین ملل اسلامی به وجود آید. در حال حاضر آیا چنین توافق و تفاهمی صورت گرفته است؟ در میان مسلمانان جهان، تعداد جمعیت شیعه به زحمت به ده درصد کل مسلمانان می رسد و این تعداد نیز از فرق مختلفی تشکیل شده است. در میان این جمعیت، شیعیان لبنان هستند، که بعضی از رهبران آنها که نزدیک ترین روابط را با ایران دارند، در اظهاراتی که در روزنامه های کثیرالانتشار کشورمان نیز چاپ شده است، در مورد رهبری ایران در جهان اسلامی تردید کرده اند.

مهمتر از این مسایل، آنچه که مورد نظر نویسنده این بیطور است، عواقب و نتایج طرح این مسئله از نظر داخلی است. نخست آن که چنین ادعایی سبب می شود برای کشور و نظام حاکم بر آن یک ماهیت قلمی قائل شوند و دیگر کسی را یارای نقد و انتقاد و امر به معروف و نهی از منکر نباشد. دوم این که مدیران و مسئولان نظام فارغ از نظارت مردم به کار خود، یعنی معامله با قدرت های خارجی و داخلی مشغول شوند و خود را نیز در مقابل مردم پاسخگو ندانند. در این میان مردم سهمی جز تحمل فشارهای زندگی و آثار مشکلات ناشی از تورم و بیکاری و نتایج حاصله از اینها یعنی فساد و فحشاء و اعتیاد را ندارند و مدیران و سردمداران نیز به افتخاراتی دلخوش اند، که مشکلات و بدبختی های ناشی از آنها از آن مردم است.

این چنین ام القرائی، تمدن بزرگ شاه دوم پهلوی را تداعی می کند، که ثروت و قدرتش و افتخارات و جلال و شکوهش قرار بود از آن شاه باشد و در عین حال هورا کشیدن برای ذات آریامهری اش!، از آن مردم.

معرفی جامعه به عنوان ام القراء جهان اسلام باعث می شود، که حاکمان خود را نماینده خداوند روی زمین بدانند و در عمل محتاج جذب و رای مردم نباشند. جناهی که این ادعا را طرح می کند، از آنجا که مقلوالتی چون آزادی عدالت اجتماعی، رفاه و ترقی را از القائنات غرب گرایان و غرب زدگان می داند، در عمل حاضر نیست در این زمینه ها خود را در مقابل مردم مسئول بداند. از طرف دیگر این مردمند، که مشکلات ناشی از چنین ادعایی را باید تحمل کنند

در حال حاضر یگانه کاندیدای ریاست جمهوری این جناح را می بینیم، که با استفاده از تربیون و کرسی ریاست مجلس به هزینه بیت المال به طور مرتب به گشت و سفرهای نمایشی و تبلیغاتی مشغول است و کسی نیز یادآور این نکته نمی شود، که استفاده از یک کرسی خاص و همچنین بودجه و منابع عمومی برای اهداف شخصی و گروهی خاص، نه در عرف و قوانین موجود مجاز است و نه در شرع مقدس اسلام. خوب است مدعیان اسلام ناب به دقت ها و موشکافی های حضرت علی (ع) در جلوگیری از مصرف بیت المال برای نیات و مصارف شخصی توجه کنند و عبرت بگیرند. به هر حال، خود را مظهر اسلام و نماینده خداوند در روی زمین دانستن، با این گونه بهره مندی ها از امکانات و مجاری دولتی، آن هم به نفع مصالح فردی و گروهی، هضاهنگی ندارد و معلوم می شود، منظور از طرح مذهب و اسلام و ولایت تنها برقراری حاکمیت مطلق و بی چون و چرای سیاسی-اقتصادی بر همه نهادها و دستگاه های اجرایی است و پایبندی به ارزش های اسلامی، نه مورد اعتناست و نه در این سطح ضروری دانسته می شود.

همچنین ما را به دورن نیات و اهداف تک تک افراد این جناح راهی نیست، که این فقط در قدرت پرودگار عالم است، بنابراین آنچه که در دسترس ما به عنوان یک ناظر و تحلیل گر سیاسی-اجتماعی است، رفتار اجتماعی و کارنامه کم و بیش دراز مدت افراد این گروه معین است.

توضیح لازم

(این مطلب همانگونه که در مقاله "حزب توده ایران و سیاست اتحادها" شماره ۳۷ "راه توده" تصریح شده بود، باید در همان شماره چاپ می شد، اما متأسفانه بدلیل تراکم مطالب و کمبود جا، این امکان فراهم نشد.

فرش قدرت چگونه زیر پای ارتجاع مذهبی پهن شد؟

در جمع اسناد و خاطراتی، که در ارتباط با زندان های جمهوری اسلامی تاکنون منتشر شده است، خاطرات دو جلدی "م.رها"، که اخیراً در آلمان منتشر شده، از دیدگاه های مختلف مسرد توجه قرار گرفته است. اول به این دلیل، که نویسنده یکی از زنان رها شده از زندان های جمهوری اسلامی است، که به سازمان مجاهدین خلق تعلق ندارد و شرحی غمبار از زندان زنان در اوین و قزل حصار می نویسد و دوم آنکه او علیرغم گرایشات سازمانی خویش، تا آنجا که توانسته بی طرفی را رعایت کرده است و یا اگر نخواسته از مقاومت و یا شکست اعضای احزاب و سازمان ها دیگر سخن بگوید، سکوت اختیار کرده است! شرح همکاری رهبران شناخته شده سازمان پیکار با گردانندگان زندان - بویژه لاجوردی - اشاره به دلائل شکست روحی بسیاری از اعضای ساده سازمان مجاهدین خلق، که تا مدت ها از دنیای تصورات خود خارج نشده و پیروزی لحظه به لحظه سازمان را در سال ۶۱ انتظار می کشیدند، وجود همین توهمات در میان برخی سازمان های کوچک چپ، که به قیام شهر آمل چشم دوخته بودند، چپ روی هایی، که مانع درک گرایش های متفاوت در حکومت شد و سرانجام به غلبه جنایتکاران مذهبی بر امثال آیت الله منتظری ها و به نوعی به فراهم شدن زمینه تسلط دوباره آنها بر زندان ها انجامید و... در کتاب "م.رها" اگر چه فارغ از تحلیل و ارزیابی و یا مکث و تأمل، راه یافته است!

اشاره او به برخی زندانیان، که رفتار دیگری با زندانیان داشتند، در کنار جنایات کم نظیری، که توسط شکنجه گران و زندانبانانی از قماش آسدا الله لاجوردی و "حاج داوود" علیه زندانیان اعمال شد و در حاشیه آن اشاره به اعمال توابین و بویژه بند توابین مذهبی، از فصول خواندنی کتاب "م.رها" ست. شرح انواع شکنجه ها و از جمله زندگی در تابوت "حاج داوود"، که زنده یاد منوچهر بهزادی و زنده یاد دکتر احمد دانش دورانی طولانی را تا مرز از دست دادن بخشی از بینایی و سلامت خود در آن گذراندند (در کتاب "م.رها"، البته این نکته وجود ندارد) با آنکه از قلم ها و زبان های مختلف تاکنون خواننده و شنیده شده است، از قلم "م.رها" بدلیل انتقال ساده و بی پیرایه احساس خود و دوستانش در رویارویی ناباورانه با آنچه زیر شعار مرگ بر کمونیست و مرگ بر منافق در زندان ها انجام شد و می شود، خاطرات او را خواندنی ترمی کند.

ما باز چاپ بخشی از کتاب او را که بنظر ما بار تحلیلی قابل توجهی را با خود دارد، با احترام نویسنده و همه قربانیان سیاسی جمهوری اسلامی، در زیر می آوریم:

"...در نیمه های بهمن ماه، از تلویزیون دستگیری تعداد زیادی از رهبران سازمان پیکار را اعلام کردند و چند روز بعد خبر کشف چند خانه تیمی و کشته شدن موسی خیابان و اشرف ربیعی و تعدادی دیگر. روز ۲۲ بهمن ما را به هواخوری بردند، ضمناً از بلند گو اعلام شد کسانی که مایل هستند، برای دیدن اجساد بیرون بروند. از این حرف یکم خورم. ابتدا نفهمیدم موضوع چیست، اما با تعجب دیدم عده ای سریعاً چادر و چشم بند گذاشته، بیرون رفتند. کاشف بعمل آمد اجساد خیابانی و ربیعی و تعداد دیگری را، که در درگیری کشته شده بودند، بنمایش گذاشته اند. بنظر نمی رسید این صحنه مشمژ کند و رقت آور اصلاً دینی باشد، اما تعدادی برای تماشا رفتند. شاید برای کنجکاری و یا اطمینان از اینکه حقیقتاً رهبرانشان کشته شده اند. توابین نیز در شادی از دست دادن رهبران درویشان شعار دادند، چرا؟ بگذار کتاب این راز سرسته گشوده بماند. همان شب، صحنه را از تلویزیون نشان دادند. اجساد کنار هم در پارچه پوشیده شده بودند. چهره خیابانی از پارچه بیرون بود، اما چهره اشرف ربیعی نمایان نبود. می گفتند صورتش با نارنجک رفته است. لاجوردی کودک ارف رجوی را در بغل گرفته، ظاهر شد. در چهره اش برق شادی شیطانی بود.

هواداران مجاهدین باور نداشتند رهبرشان خیابانی جزو کشته شدگان باشد. آنها در خیال خود این تردید را می گذاشتند، که شاید این ببل وی بوده، که کشته شده است. در نظر آنها رهبران شان شکست ناپذیر بودند. آنها این اعتقاد را داشتند، که پیروزی سازمان نزدیک است و تصویری که از پیروزی داشتند، یک درک ایده آلیستی و ماجراجویانه بود. روزها را با این فکر سر می کردند، که به زودی درهای زندان باز خواهد شد. یکشب برق زندان دو سه بار خاموش شد... مجاهدین این را به علامت آزاد سازی زندان گرفته بودند. بعدها شنیدم، که حتی آنها آن شب را در آماده باش به صبح رسانده بودند. طبیعی بود که چنین درک ایده آلیستی و خام از دگرگونی های اجتماعی، بعدها در مواجهه با واقعیت باعث سرخوردگی ها و بریدن ها شد... البته پنهان نمی کنم، که در بین چپ ها نیز تفکرات ذهن گرا وجود داشت. بیاد دارم، که یک هفته روزنامه نداشتیم. گفتند کسی که روزنامه زندانی را می آورد دوپرخه اش خراب شده است. این دلیل به نظرمان خنده دار می آمد و به تردید افتادیم، که شاید کارکنان مطبوعات در اعتصاب هستند. درک ما نیز از آینده روشن نبود. در انتظار معجزه ای مبهم بودیم...

... فردای آن روز اسمش را به همراه نام دیگری از بلند گو خواندند، که آماده باشند. فرصتی باقی بود، که با سیما آخرین دقایق زندگیش را شریک باشیم. باهم به هواخوری رفتیم. باران نم نم می بارید، او که از اهالی شمال بود، باران را بسیار دوست داشت. سیگاری آتش زدیم و از گذشته ها و حال گفتیم. او از اعتقاد خود به چریک های فدائی، که در تمامی زندگی مبارزاتی اش به آن وفادار بوده، صحبت کرد. در بازجویی و دادگاه نیز از اعتقادش دفاع کرده بود. او می گفت: «پیروزی نزدیک است. ارتش رهائی بخش ما جنگ چریکی را از جنگل های شمال آغاز خواهد کرد.» می دانستم که این آخرین وصایای اوست، اما تصور اینکه ساعتی دیگر این انسان زنده و پر شور را آتش تیر خاموش خواهد ساخت، دیوانه ام می کرد...»

(بقیه باید نقاب مذهب را از چهره سرمایه داری غارتگر برداشت)

این جناح در اوایل انقلاب در جریان بررسی قانون اساسی موفق شد با ترفندی طیف وسیعی از ملیون و مذهبی های مبارز جامعه را که در یک ربع قرن لحظه ای پرچم مبارزه با رژیم کودتای ۲۸ مرداد را رها نکرده بودند و حامل تجارب نهضت ملی و آرمان های دیرینه این ملت، یعنی استقلال و خود اتکایی سیاسی، اقتصادی و فرهنگی و رهایی از استبداد فردی و گروهی و مبارزه با فساد اخلاقی و فرهنگی بودند از صحنه مدیریت پس از انقلاب طرد کند و بر همه آنها مهر ضد انقلاب و وابسته به بیگانگان را بزند.

اینان در سال های پس از ۱۳۶۰ نیز فضای قهر و سرکوب و خشونت را بر جامعه حاکم نمودند و شکنجه را مشروعیت بخشیدند و در برابر شورای عالی قضایی وقت ایستادگی کردند.

در زمینه اقتصادی در برابر سیاست رهایی از وابستگی به درآمد نفت و مقابله با اقتصاد تک محصولی مقاومت کردند و در نهایت سیاست وابستگی به درآمد نفت را در جامعه جا انداختند. اینان در برابر سیاست های پولی و بانکی نیز، که به ضرورت تمرکز سرمایه توجه داشت، مقاومت کردند و یک دستگاه رقیب و موازی برای انباشت نقدینگی های بادآورده و سرگردان در برابر نظام بانکی کشور به وجود آوردند و سرانجام به محض خاتمه جنگ، شعار آزادی تجارت خارجی را سر دادند.

این جناح در انتخابات دوره چهارم مجلس در ائتلافی با جناحی، که می خواست لیبرالیسم اقتصادی را با اندک فضای باز سیاسی در قانون اساسی درآمیزد، یک جناح دیگر از حاکمیت را از صحنه حذف کرد. اما از همان آغاز تشکیل مجلس چهارم به تضعیف جناحی که با آن ائتلاف کرده بود، پرداخت. اینان به رغم آنکه اصول و مبانی سیاست اقتصادی تعدیل را، که بر اساس نسخه بانک جهانی و صندوق بین المللی پول تنظیم شده بود تصویب و تأیید کرده اند، ولی ضعف ها و فساد عملکردی برخی از مسئولان قوه مجریه را بهانه کرده و به تضعیف آن می پردازند، غافل از اینکه وقتی بنیان و ساختار یک نظام اقتصادی بر بی بند و باری تجاری و باز شدن بی رویه درهای تجارت خارجی باشد و مراقبت های مردمی هم از طریق مطبوعات و احزاب سیاسی و انجمن های صنفی وجود نداشته باشد، فساد عملکردی مجریان امری غیرقابل پیش بینی و دور از انتظار نیست.

این گرایش و جریان، که تمام جنب و جوش و هیجانش برای قبضه قدرت انحصاری و حاکمیت بر تمام نهادهای رسمی و قانونی کشور است، می دانیم چون به آنها دست یابد، قادر نیست حتی ذره ای از مشکلات و مسائل پیچیده مملکتی را حل نماید. بنابراین جای آن است، که از سر دل بستگی و تعلق به سرنوشت ایران و انقلاب و اسلام توجه مقامات عالییه جمهوری اسلامی را نسبت به این تحركات جلب کنیم.

مصاحبه ای، که چند روز پیش از یورش

به حزب توده ایران انجام شد

هیچ نیروی سیاسی-مذهبی و یا غیرمذهبی- نمی تواند از پاسخ به این سؤال بگریزد:

راستگرایان چرا و چگونه به قدرت دست یافتند؟

* آنچه را حزب توده ایران در آستانه چهارمین سال انقلاب ۵۷ پیش بینی کرد و دلایل اجتماعی آنرا ارائه داد، امروز بطور کامل در جامعه پیاده شده است!

* وقتی می گوئیم و می نویسیم، که حزب توده ایران زبان گویای انقلاب ایران بود، متکی به اسناد و مدارکی دهان باز می کنیم و با قلم بر کاغذ می گذاریم، که نمونه ای از آنرا بصورت یک سند تاریخی در زیر می خوانید!

* کنکاش در دلایل سازمانی- نه دلایل اجتماعی- ضرباتی که به حزب ما وارد آمد، ارتباطی به تحلیل ما از اوضاع ایران و انقلاب و نیروهای شرکت کننده در آن ندارد. مشی و سیاست حزب ما در مجموع خود دقیق، علمی و منطبق با شرایط روز ایران بود و هرگز نباید تسلیم احساسات ناشی از ضربات سازمانی به حزب قرار گرفت و یا مرعوب تبلیغات دشمنان تاریخی حزب توده ایران شد. این دشمنان تلاش می کنند ما را در اسارت ضربات سازمانی باقی نگذارند و سپس در صورت توان و امکان، به عنوان اعضای حزبی مغبون و مرعوب بدنبال خود بکشانند!

* امروز روز بهره گیری از تمام حقانیت سیاست و مشی حزب توده ایران در دوران انقلاب است و بهمین دلیل باید این واقعیت را با ارائه اسناد و مدارک و با تاکید بر آنچه حزب ما گفت و پیش بینی کرد، اما تا لحظه وقوع به آن توجه لازم نشد، در اختیار مردم گذاشت. قضاوت نهایی با میلیون ها ایرانی است، که در انقلاب شرکت کردند، اما به رهبرانی اعتماد کردند، که اعتقادی به مردم و نظر و خواست آنان نداشتند. حزب ما با جان سختی تاریخی خود، تا آخرین لحظه ممکن در میدان فعالیت علنی و نیمه علنی ایستاد تا سخن تاریخی خود را در جامعه بگوید. این برای حزب ما یک افتخار است. این افتخار را نباید به کمک همان توده های عظیم مردم، که امروز با چهره واقعی حکومت آشنا شده اند، به یک نیروی اجتماعی تبدیل ساخت. ادامه حیات حزب توده ایران در گرو این واقع بینی است و نه باقی ماندن در سر کیچه ناشی از تبلیغات اپوزیسیون راست مهاجر، ضربات سازمانی وارده به حزب ما و عملکرد گذشته و کنونی مرتجعین مذهبی!

در بهمن ماه ۱۳۶۱، ستاد عملیات دستگیری رهبران حزب توده ایران به فرماندهی "محسن رفیق دوست" یورش شبانه به خانه اعضاء رهبری حزب توده ایران را آغاز کرد. درباره تدارک این یورش بعدها اطلاعات بسیاری به

خارج از زندان های جمهوری اسلامی راه پیدا کرد، از جمله اینکه از ماموران اداره هشتم ساواک شاه برای این عملیات و بویژه حفظ اسرار محل نگهداری بازداشت شدگان، استفاده شد. بازجویان چه کسانی بودند؟ شکنجه ها کدام بود؟ و ده ها سؤال دیگر، اکنون پاسخ نزدیک به واقعیت خود را دارد، که جداگانه و بموقع خود افشاء خواهد شد.

در این یورش، نورالدین کیانوری (دبیر اول حزب توده ایران)، افسران قهرمان زندان های شاه و... نخستین آماج ها بودند.

در سال های پس از این یورش و بویژه در مهاجرت، بحث های بسیاری پیرامون خوشبینی و یا اعتماد بیش از حد رهبری حزب نسبت به عملکرد حکومت صورت گرفت. این ارزیابی ها تا چه حد واقعی و متکی به اسناد و اطلاعات بود و یا نبود؟! خود مبحث جداگانه ایست، که با توجه به فعالیت یک حزب علنی (که طبعاً تلاش می کند، تا به حیات علنی خویش در جامعه ادامه بدهد) و عوامل بسیار دیگری باید بررسی شود. ما در اینجا تنها با استناد به یک سند تاریخی می خواهیم به دو موضوع بسیار مهم اشاره کنیم:

۱- نخست اینکه رهبری حزب توده ایران در ماه های پیش از یورش به حزب، نسبت به روند حوادث و سرانجام انقلاب ارزیابی کاملاً منفی داشت و این مسئله را، تا آنجا که امکان داشت، طرح کرد!

۲- یورش به حزب ما، در واقع یورش قشریون مذهبی و سرمایه داری تجاری بازار به سنگر انقلاب بود و دیدیم که در سال های پس از آن، سنگر دیگر نیروهای طرفدار آرمان های انقلاب چگونه با یورش این قشر و طبقه رویرو شد.

توجه به این دو نکته از اهمیت بسیار برخوردار است، زیرا:

الف- در مهاجرت و متکی به حافظه ضعیف بسیاری از نیروهای اپوزیسیون، می خواهند اینگونه تلقین کنند، که حزب ما از درک شرایط و بویژه تحلیل اوضاع کشور عقب ماند!

ب- خطر قشریون مذهبی را ندید و در حصار مبارزه ضد امپریالیستی آنقدر باقی ماند تا حادثه فرود آمد.

اشاره به این نکات نیز اهمیت تاریخی دارد، زیرا:

۱- بسیاری از نیروهای اپوزیسیون کنونی جمهوری اسلامی (بویژه مدعیان جبهه چپ و یا در واقع چپ روها) موضعگیری های نادرست خود در سال های نخست پس از پیروزی انقلاب و بی اعتنائی به همه استدلال های حزب ما برای تشکیل یک اتحاد ملی و انقلابی برای جلوگیری از تسلط راستگرایان مذهبی را نه تنها خود فراموش کرده اند، بلکه سعی دارند، دیگران را نیز به فراموش کردن آن تشویق کنند.

۲- نیروهای مذهبی و ملی نیز، که امروز تحت شدیدترین فشارهای راستگرای حاکم قرار دارند، با مرور گذشته ظاهراً باید این نتیجه منطقی را بگیرند، که ارزیابی حزب ما از وقایع اجتماعی بسیار دقیق بود. این ارزیابی همچنین می گوید، که از گذشته باید پند گرفت و زمان را برای اتحادهای تاریخی از دست نداد.

در این یادآوری یک انگیزه بزرگ دیگر نیز مورد نظر است:

تحولات در ایران، علیرغم همه پیچیدگی ظاهری خود، اجتناب ناپذیر است و جنبش انقلابی کنونی در کشور حکم خود را خواهد کرد. این تحولات می تواند در جهت دگرگونی های مثبت و مترقی سیر کند، اما به یک شرط ساده و در عین حال تاریخی. این شرط همان است، که پیوسته حزب توده ایران بر آن تاکید کرده است. یعنی اتحاد عملی نیروهای طرفدار تحولات مترقی در جامعه.

در آستانه یورش به حزب توده ایران

تنها چند روز پیش از یورش به حزب توده ایران و دستگیری بخشی از رهبری حزب، نورالدین کیانوری، در سمت دبیر اول حزب توده ایران،

ارتجاع، انقلابیون را به جان هم انداخت و سپس به آزادی ها یورش آورد

خبرنگار فرانسوی - سرکوب بسیار شدید و اعدام های متعدد هنوز رواج دارد. بنظر می رسد، که اقداماتی نگران کننده نسبت به حزب توده ایران انجام می گیرد. این وضع ناشی از تلاش برخی گرایش ها برای تضعیف انقلاب نیست؟

پاسخ - این پرسش با اهمیتی است. واقعیت اینست که در انقلاب ایران طیف فوق العاده رنگارنگی از نیروهای اجتماعی، با افکار و عقاید و آماج ها و خواست های گوناگون اجتماعی، سیاسی و اقتصادی درهمه زمینه ها شرکت داشتند. با کمال تأسف در میان این نیروهای انقلابی از همان آغاز اوجگیری جنبش انقلابی، سوء تفاهات ذهنی بسیار و اختلاف نظرهای عمیق در شیوه های عمل و برداشت ها و ارزیابی ها وجود داشت و امپریالیسم و ارتجاع با مهارت توانستند از این اختلافات بهره گیری نمایند و این نیروها را در مراحل مختلف انقلاب بجان هم بیندازند و مجموعه نیروهای انقلابی را پس از آن توجیهی ناتوان سازند. (روندی که با یورش به حزب و در سال های پس از آن، تا پشت سر گذاشتن مرزهای جنایت تاریخی قتل عام زندانیان سیاسی ادامه یافت و همچنین ادامه دارد!) نیروهای راستگرا، یعنی آن بخش از نیروهایی که در حقیقت خواستار سازش با امپریالیسم جهانی و نگهداری پایه های نظام کهنه بزرگ مالکی و کلان سرمایه داری هستند و با هرگونه دگرگونی بنیادی بسود محرومان جامعه دشمنی می ورزند، موفق شدند، علیرغم ضربه های چندی که خوردند، از اختلاف نظر میان نیروهای مبارز انقلابی، چه در میان مسلمانان مبارز و نیروهای چپ دگر اندیش - از جمله نیروهای راستین مارکسیست - و چه در میان خود نیروهای مبارز مسلمان، بسود حفظ مواضع خود سوء استفاده کنند. در این جریان باید به اشتباهات بزرگ بخش مهمی از نیروهای ضد امپریالیست و مردمی و تحریکات آن قسمت از ستون پنجم دشمن امپریالیستی، که ماسک های "چپ" برصورت خود زده اند و از همان آغاز انقلاب بجای اتخاذ سیاست اتحاد و انتقاد و مبارزه، سیاست رودرونی و برخورد با توده های میلیونی مسلمان را برگزیدند، اشاره کنیم. این اشتباهات آب به آسیاب نیروهای راستگرا سرازیر کرد و به آنها امکان داد، تا در چارچوب مبارزه با تروریسم کور، که بوسیله حادثه جوانان از یک سو و از طرف ستون پنجم امپریالیسم، یعنی ساواکی ها و شاه پرستان و نظائر آنها از سوی دیگر، در جامعه ایران به مورد اجرا گذاشته شد، ضریات جدی به همه نیروهای انقلابی و مردمی - اعم از پیروان سوسیالیسم علمی و یا آن بخش از نیروهای مسلمان مبارزه، که خواستار جدی دگرگونی های بنیادی بسود محرومان هستند - وارد آوردند. نیروهای قشری و راستگرا توانستند از این شرایط بهره گیری کنند و مبارزه علیه تروریسم کور را در ابعاد بسیار گسترده تری، بصورت مبارزه با آزادی های فردی و اجتماعی تصریح شده در قانون اساسی، درآورند و همه دگراندیشان را مورد تعقیب و مجازات قرار دهند.

بلون تردید این روش سیاسی، که در حاکمیت ایران هر روز وزنه سنگین تری پیدا می کند، به انقلاب زیان می رساند و موجب می شود، که بخشی از نیروهای انقلابی، که هواداران پیگیر و راستین انقلاب هستند از صحنه مبارزه برای نگهداری دستاوردهای انقلاب کنار زده شوند و در نتیجه صف نگهبانان انقلاب هر روز ناتوان تر شود. این واقعیتی است، که بویژه در یک سال اخیر، یعنی در چهارمین سال زندگی انقلاب ایران، ما شاهدش هستیم. در حالیکه اقدامات تروریستی به میزان چشمگیری ناچیز شده اند، ولی محدودیت های سیاسی در مورد آزادی های فردی و اجتماعی و فشار سیاسی به دگراندیشان و بویژه به نیروهای چپ هر روز افزایش می یابد.

اما در مورد حزب ما. حزب توده ایران از همان اولین روزهای اوجگیری جنبش انقلابی ایران، با ارزیابی درست از نیروهای شرکت کننده در انقلاب و گرایش های آنها، شعار جبهه متحد خلق را، جبهه ای که همه نیروهای ضد امپریالیستی و مردمی مسلمان و دگراندیش را در برگیرد، برگزید و پیگیرانه در راه تحقق آن کوشید و بهمین جهت مورد دشمنی کینه توزانه دشمنان انقلاب ایران قرار گرفت. حزب ما با تجربه گیری از مبارزات چهل ساله انقلابی خود و با آموزش از تجربه انقلاب های مردمی در سایر کشورها، سیاست اتحاد و انتقاد با همه نیروهای ضد امپریالیست و هوادار حقوق محرومان را انتخاب کرد و سعی کرد، تا با کمک فکری به سایر نیروهای مترقی و مردمی، که دچار گمراهی و اشتباه می شدند، به آنها در تصحیح اشتباهاتشان یاری رساند.

مصاحبه ای تاریخی با خبرنگار ارگان تئوریک حزب کمونیست فرانسه انجام داد، که در آن انگیزه های یورش به حزب با صراحت بیان شد. این مصاحبه در آستانه چهارمین سالگرد انقلاب سال ۵۷ انجام شد و در آن نسبت به تسلط سرمایه داری تجاری و قشریون مذهبی حامی این سرمایه داری بر ایران و انقلاب سال ۵۷ هشدار داده شد. ما به سهم خود از اینکه به این هشدار تاریخی از سوی مذهبیین طرفدار آرمان های انقلاب و دیگر نیروهای سیاسی ایران، در آن زمان توجه لازم نشد، متأسفیم. این مصاحبه، که با خبرنگار "رولوسین" انجام شد، در داخل کشور (همان زمان) بدلیل محدودیت شدید بخش انتشارات حزب و همچنین یورش به حزب، پخش و توزیع نشد. نکات بسیاری از این ارزیابی در آخرین تحلیل رهبری حزب ما درباره چهارمین سالگرد پیروزی انقلاب مطرح شده بود، اما این تحلیل نیز با یورش مأموران حکومتی به چاپخانه ای، که این تحلیل در آن چاپ می شد، منتشر نشد!

سیر حوادث در تمام سال هائی که از یورش به حزب توده ایران می گذرد، مهر تایید بر تحلیلی می زند، که در زیر بخش های مربوط به اوضاع ایران آنرا می خوانید. ما سئوالات خبرنگار "رولوسین" را نیز بصورت خلاصه در متن این مصاحبه آورده ایم.

شورای نگهبان و ضعف های قانون اساسی

خبرنگار فرانسوی - در آستانه چهارمین سال انقلاب، دستاوردهای این انقلاب را در چه مرحله ای می بینید؟

پاسخ - شاه سرنگون شد. بانک های خصوصی، که یکی از عمده ترین وسائل غارت کلان سرمایه داران وابسته به رژیم شاه و امپریالیسم جهانی بودند، ملی اعلام شدند. ثروت های عظیم خاندان شاه سرنگون شده و وابستگان دربار، که اکثرا همان بزرگ مالکان و سرمایه داران کشور بودند، مصادره گردید و در اختیار نهادهای انقلابی قرار گرفت (همین ثروت امروز در اختیار امثال رفیق دوست هاست و آنها جای خالی وابستگان دربار شاه را گرفتند)، بخش مهمی از کارخانجات بزرگ (نزدیک به ۷۰ درصد)، که صاحبان شان به بانک های دولتی و شخصی وام های کلان بدهکار بودند، در اختیار دولت قرار گرفت. (دولت رفسنجانی تحت عنوان تعدیل اقتصادی آنها را مجدد به بخش خصوصی بازگردانده و بانک ها را نیز به ابزار غارت و ثروت اندوزی امثال رفیق دوست ها تبدیل کرده است. جناح رسالت طرفدار خصوصی تر سازی و اصولا سرعت بخشیدن به این روند است و برای این منظور در تدارک یک انتخابات فرمایشی و تشکیل دولتی یکپارچه از تجار و بازاریان و روحانیت طرفدار سرمایه داری است). شورای انقلاب به تبعیت از خواست توده های ده ها میلیونی زحمتکشان شهر و روستا، که با نیروی عظیم خود، انقلاب را به پیروزی رسانده بودند، یک سلسله قوانین را بسود زحمتکشان و درجهت محدود کردن امکانات غارتگران، کلان سرمایه داران، بزرگ مالکان تصویب کرد، قوانینی نظیر محدود کردن مالکیت ارضی و واگذاری زمین های متعلق به بزرگ مالکان به دهقانان بی زمین و کم زمین، قانون ملی کردن تجارت خارجی، قانون ملی کردن زمین های شهری و کوتاه کردن دست سفته بازان از بخش ساختمان و نظائر اینها. این سلسله تصمیمات مثبت در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران تثبیت شدند و بطور چشمگیری مورد تأیید توده های میلیونی رای دهندگان به این قانون قرار گرفتند. البته در این قانون اساسی نقاط ضعفی وجود دارد، که در صورت چیره شدن نیروهای راستگرا در حاکمیت، می تواند در جهت معکوس محتوای واقعی قانون مورد سوء استفاده قرار گیرد. (حادثه ای که روی داد! قابل توجه تمام منتقدین حزب ما که می گویند و می نویسند، که ما قانون اساسی را چشم بسته تأیید کردیم!)

این تصمیمات، که بطور کلی در چارچوب اصلاحات بورژوا دموکراتیک قرار داشتند، می توانستند در صورت پیگیری و اجراء پایه ای برای دگرگونی های ژرف تر اجتماعی - اقتصادی علیه نظام غارتگر سرمایه داری بوجود آورند. اینها بودند عمده ترین دستاوردهای انقلاب، که بخش اساسی و عمده آن در همان سال های اول و دوم پیروزی انقلاب عملی گردید و با اینکه در سال های سوم و چهارم، بر اثر یک سلسله عوامل، پیشرفت انقلاب دچار کندی و رکود شد و در زمینه هائی گام هائی به عقب برداشت، هنوز اثرات عمیقش در جامعه ایران وجود دارد و بعنوان یکی از عوامل عمده در درگیری های اجتماعی دورانی، که در برابر ماست، اثر خواهد گذاشت. (عواملی که هنوز آخرین بقایای آن در جامعه عمل می کند!)

راستگرایان چرا و چگونه به قدرت دست یافتند؟

خبرنگار فرانسوی- جنگ با عراق همچنان ادامه دارد. شما پایان آنرا چگونه می بینید؟

پاسخ - اکنون سال سوم جنگ است و هنوز دورنمایی برای پایان پذیرفتن آن پدید نمی شود. این جنگ تاکنون به ایران و عراق خسارات انسانی و مادی بسیار سنگینی وارد آورده است. خنثارت داده از لحاظ انسانی به دو طرف اکنون مدت هاست که از مرز صد هزار نفر گذشته و خسارات مادی آن در ایران از مرز صد میلیارد دلار تجاوز کرده است. هزینه جاری جنگ هر روز ۲۰ میلیون دلار از امکانات مالی ملت ایران را می بلعد و بدون شک در عراق هم همینطور است. صدها هزار جوان دو کشور، بجای فعالیت سازنده برای شکوفایی اقتصاد و فرهنگ میهن خود، رودرروی هم ایستاده اند و یکدیگر را نابود می کنند. تجاوز عراق به ایران، که به تحریک امپریالیسم امریکا صورت گرفت (همان شیوه ای که مشوق عراق برای حمله به کویت شد)، غیر از ناتوان کردن ایران انقلابی، دو هدف مهم دیگر نیز داشت، یکی ایجاد دشمنی میان خلق های ایران و عرب همسایه و در پیامد آن، جلوگیری از تأثیر انقلاب ایران روی کشورهای امپریالیست زده و ارتجاعی منطقه، و دیگری کند کردن روند گسترش و تکامل انقلاب در خود ایران. ادامه جنگ و محاصره اقتصادی امپریالیستی، مشکلات درونی جامعه ایران را بنسبت افزایش داد و نیروهای راستگرای وابسته به کلان سرمایه داری و بزرگ مالکی، که اهرم های مهم اقتصاد کشور را در دست داشتند و با تظاهر به موافقت با انقلاب در بسیاری از پست های کلیدی نهادهای انقلابی و حاکمیت جمهوری اسلامی جا گرفته بودند، با مهارت از این دشواری ها بهره گیری کردند و حرکت طبیعی انقلاب را بسوی گسترش و تکامل کندتر و کندتر کردند و آنرا به رکود کشاندند. در این چارچوب می توان امروز به روشنی دید، که با کمال تأسف امپریالیسم امریکا، که آتش افروز اصلی این جنگ است، به بخش زیادی از هدف هائی که با روشن کردن این آتش در برابر خود قرار داده بود، رسیده است.

(تسلط کنونی سرمایه داری تجاری وابسته و روحانیت مرتجع و حامی آن بر ایران، در واقع ادامه همین روندی است، که حزب توده ایران در بهمن ماه سال ۱۳۶۱ آنرا با صراحتی اینگونه بی پروا اعلام داشت و سپس خود قربانی همین صراحت و بینش دقیق اجتماعی شد!)

هدف اساسی و تغییر ناپذیر امپریالیسم امریکا، براندازی رژیم کنونی (نه جمهوری اسلامی، بلکه حاکمیت سال های نخست پیروزی انقلاب) و جانشین ساختن آن با یک رژیم سرسپرده به امریکا است. امریکا می کوشد یا از راه فشارهای خارجی و یا از راه تحریکات داخلی در جهت مسخ حاکمیت کنونی (دولت سال ۶۱) و مسلط ساختن نیروهای راست در آن، به این هدف برسد.

(این همان دست آورد بزرگ امریکا است، که اکنون در ترکیب دولت ائتلافی تکنوکرات های طرفدار امریکا (به رهبری هاشمی رفسنجانی) و جناح پر قدرت سرمایه داری تجاری وابسته - رسالت - حجتیه - قدرت را در جمهوری اسلامی در دست دارد و امریکا تمام تلاش خود را بکار گرفته است، تا نه تنها از سقوط آن جلوگیری کند، بلکه به آن کمک کند، تا با سرکوب مخالفات خود، یک حاکمیت یکپارچه تشکیل دهد. اعلام محاصره اقتصادی ایران، نمایش دیدار رئیس جمهور امریکا با فرزند شاه سرنگون شده، اعزام ۱۶ هزار نیروی نظامی به خلیج فارس، تحریکات جدید علیه عراق و در مرزهای این کشور با ایران، بخشی از این تلاش جدید است. رسالتی ها تلاش دارند رهبری و هدایت کامل این دولت را در دست داشته باشند و تکنوکرات های خود را بر مصدر امور بگذارند و رقیب ائتلافی آن (رفسنجانی) تلاش می کند، تا همچنان این رهبری را در دست خود نگهدارد. هیچیک از آنها در اهداف اقتصادی - اجتماعی با یکدیگر اختلاف نظر چندانی ندارند و هر دو مجری بسی چون و چرای برنامه های جهانی امپریالیسم هستند، فقط دومی (رسالتی ها) اعمال قشریت و ارتجاع مذهبی مصمم تر از اولی هستند و آنرا یگانه راه حل برای سرعت بخشیدن به برنامه های اقتصادی امپریالیسم جهانی و بهترین پوشش و بهانه برای سرکوب مخالفان در ایران می دانند! آنها با همین نقشه سعی خواهند کرد بخشی از توده های مذهبی تحت تسلط خود را علیه مخالفان بسیج کرده و به میدان بکشند. این بخش از نیروهای مذهبی عمدتاً برای

گرفتن کمک هزینه زندگی به کمیته های امداد، صندوق های قرض الحسنه و... وابسته اند. این نقشه شوم و ضد ملی می تواند ایران را به کام یک جنگ داخلی تمام عیار بکشاند، اما رسالتی ها از این نظر بیمی به خود راه نمی دهند. آنها می دانند (و تجربه جنگ با عراق را در برابر دارند)، که از دل جنگ شروء بدست می آورند و ضمناً برای آن توجیه مذهبی نیز دارند. این توجیه مذهبی همان تز انجمن حجتیه برای "هرچه خراب تر بهتر" است، که گویا از دل آن حضرت مهدی باید ظهور کند!!)

روحانیت وابسته به ارتجاع ضوابط بزرگی به ایران و انقلاب زد

خبرنگار فرانسوی- چه دورنمایی را حزب شما پیشنهاد می کند؟ و اصولاً موضع حزب شما نسبت به نیروهای مختلف اجتماعی و سیاسی در ایران چگونه است؟

پاسخ - پاسخ به این پرسش دشوارتر از پاسخ به پرسش های دیگر است، علت هم اینست، که انقلاب ایران یکی از بغرنج ترین دوران های خود را می گذراند. واقعیت اینست، که در چهارمین سال انقلاب، نیروهای راستگرا در سیاست داخلی و سیاست خارجی و حتی در زمینه های نظامی و اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی حملات همه جانبه خود را به دستاوردهای انقلاب شدد داده اند و مواضع مهمی را از دست نیروهای وفادار به انقلاب بیرون کشیده اند. در مجلس شورای اسلامی، در طی این سال عده قابل توجهی از نمایندگان، که در گذشته در جهت خط مردمی، یعنی هواداری از دگرگونی های بنیادی بسود محرومان جامعه و محدود کردن امکان غارتگری ثروتمندان قرار داشتند، بتدریج به اردوگاه مقابل پیوستند. (روندی که در سال های بعد بسرعت کامل شد!) قوانینی که به نحوی از انحاء منافع طبقات استثمارگر بزرگ جامعه را مورد تهدید قرار دهد، تنها با اقلیت ناچیزی می تواند در مجلس به تصویب برسد. تازه این قوانین، اگر در مجلس به تصویب برسد، در شورای نگهبان، قانون اساسی، که از فقه های اسلامی شیعه برگزیده می شوند، مورد تأیید قرار نمی گیرد. در زمینه اقتصادی، از یکسو در جهت تأمین عدالت اجتماعی بسود محرومان تقریباً می توان گفت، که هیچ اقدام اساسی و بنیادی انجام نگرفته است، ولی در مقابل گام هائی در جهت تحکیم و تقویت مواضع کلان سرمایه داران و مالکان بزرگ برداشته شده و می شود. مالکانی که از ترس انقلاب گریخته بودند، به اراضی خود باز می گردند و یکمک نهادهای دولتی و انقلابی زمین های خود را از دهقانان پس می گیرند. بسیاری از کارخانه های، که در اثر بدهکاری کلان صاحبانشان به دولت به تسلک دولت درآمده بود، یکی پس از دیگری به صاحبان اولیه بازگردانده می شود. فشار گرانی سرسام آور، که در درجه اول پیامد غارتگری بی سابقه محافل سرمایه داری بزرگ بر روی میلیون ها کارگر و دهقان و کارمند و روشنفکر و تولید کنندگان خرده پا می باشد، هر روز سنگین تر می شود. به این ترتیب می توان گفت، که انقلاب در همه زمینه ها دچار بحران درونی شده است و در پیامد این بحران، ناخشنودی توده های وسیع زحمتکش شهر و روستا هر روز شدت پیدا می کند. ضد انقلاب داخلی و دشمنان خارجی انقلاب، یعنی امریکا و صهیونیسم اسرائیل، که ستون پنجم نیرومندی در داخل کشور در اختیار دارند، با تمام وسائل تبلیغاتی و سازمان های وابسته به خود و به کمک بخشی از روحانیت وابسته به ارتجاع، می کوشند این ناخشنودی را در جهت ناتوان کردن انقلاب، جدا کردن مردم از نیروهای راستین هوادار پیشرفت و گسترش انقلاب، مورد بهره گیری قرار دهند. فقدان یک تشکل سیاسی - اجتماعی، که نیروهای راستین انقلاب را بصورت جبهه ای در بر گیرد، نبودن تشکل سیاسی در میان پیروان خط ضد امپریالیستی و مردمی امام خمینی، وجود اختلافات جدی در زمینه مسائل استراتژی و تاکتیک در میان نیروهای انقلابی چپ، وجود سوء تفاهات میان نیروهای انقلابی چپ و مذهبی، که گاهی به دشمنی های شدید می انجامد، همه و همه کار را برای دشمنان انقلاب آسان می کند. در این شرایط، مسئولیت تاریخی سنگینی بر عهده تمامی طیف نیروهای مردمی پیشرو قرار دارد. البته سنگین ترین بخش این مسئولیت بمعهد نیروهای انقلابی مسلمان است، که از نفوذ قابل توجهی در میان توده ها برخوردارند. اگر این نیروهای هوادار محرومان، نیروهای هوادار استقلال واقعی و همه جانبه و نیروهای هوادار آزادی برای اکثریت محروم جامعه بتوانند در این دوران سرنوشت ساز، با توجه به مسئولیت تاریخی خود، جبهه متحدی را بوجود آورند و با تکیه به نیروی عظیم توده های زحمتکش خواستار دگرگونی های بنیادی، حمله نیروهای راستگرا

"افتخار"ی که زیبنده همین حکومت است!

دادگاه رسیدگی به سرقت ۱۲۳ میلیارد تومانی از بانک صادرات خاتمه یافته اعلام شد و متهم ردیف دوم پرونده، "مرتضی رفیق دوست"، که در واقع باید در ردیف اول می نشست، به حبس ابد و متهم ردیف اول "فاضل خداداد"، که جایش باید در ردیف دوم و سوم می بود، فعلا به اعدام محکوم شدند! در صورت اعتراض محکومین، پرونده در دادگاه عالی مجدداً بررسی خواهد شد. این اعتراض و رسیدگی دوباره قطعاً انجام خواهد شد، اما نه حالا، بلکه پس از یک دوره حادثه آفرینی تازه در کشور و از آب افتادن آب‌ها از آسیاب‌ها!

در جریان این دادگاه، برهنگان مشخص شد، که محسن رفیق دوست (رئیس کنونی بنیاد مستضعفان و فرمانده سابق سپاه پاسداران)، نقش اصلی را در این سرقت بعهده داشته است و سرانجام نیز تحت فشار افکار عمومی ناچار شد، بعنوان شاهد در دادگاه حاضر شود، درحالی‌که همگان معتقدند، جای او در صندلی اتهام بود و نه صندلی شاهد!

جریان دزدی از بانک صادرات، که از سه سال پیش جریان داشته و تنها مدتی پیش خبرهای آن جسته و گریخته بر سر زبان‌ها افتاد و به روزنامه‌های حکومتی کشید، برای مردم جاذبه‌ای در حد پیگیری قدرت‌نمایی‌ها در میان وابستگان بلند پایگاه حکومتی را داشت، زیرا مردم می‌دانند، دزدی و فساد در سرپای حکومت رخنه دارد و بقول مردم: "همه‌شان دزدند!"

بر اساس همین برداشت است، که مردم جمع کردن بساط دادگاه را ناشی از تفاهم پشت پرده بین بلند پایگان حکومت از یکسو و قدرت افسانه‌ای "محسن رفیق دوست" در جمهوری اسلامی می‌دانند، که از بسیاری حوادث پشت پرده خرید تسلیحات جنگی حکومت در طول جنگ با عراق نیز مطلع است! حوادثی که با شبکه‌های بین‌المللی قاچاق اسلحه ارتباط دارد و سوده‌های میلیاردی را به حساب برخی از همین بلند پایگان حکومتی سرازیر کرده است! حوادثی که در سطح جهانی تاکنون ترور چند شخصیت سیاسی و رابط بین‌المللی را بدنبال داشته است!

انفجار دو بمب در تهران و برپایی تظاهرات چند صد نفره از عوامل و مزدبگیران مستقیم بنیاد مستضعفان برای تظاهرات تهاجمی، در طول دادگاه رسیدگی به پرونده دزدی ۱۲۳ میلیارد تومانی، همگی آذیرهای خطری بود، که دست‌های پرقدرت پشت این پرونده آنرا به صدا درآوردند، تا به حمایت کنندگان از ادامه این دادگاه بگویند، در صورت ادامه دادگاه کدام حوادث درپیش است! نخستین واکنش مثبت در برابر بمب‌گذاران و بمب منفجرکنندگان تهران و هدایت کنندگان تظاهرات ضد بدحجابی در تهران (درطول دادگاه و اوجگیری خواست عمومی برای محاکمه محسن رفیق دوست) پیروز به دفتر هفته نامه "پیام دانشجو" و سپس تعطیل آن بود. تعطیل این نشریه علیرغم همه تعریف و تمجید و ستایشی صورت گرفت، که گردانندگان نشریه مذکور تا حد "امام" خطاب کردن رهبر جمهوری اسلامی، "علی خامنه‌ای"، آنرا در نشریه خود بکاربردند!

نطق رهبر جمهوری اسلامی در پایان هفته دولت، در واقع آب پاک‌ی بود، که بردستان نویسندگان نشریه "پیام دانشجو" ریخته شد. وی در این نطق، دادگاه رسیدگی به پرونده دزدی را یک افتخار برای جمهوری اسلامی اعلام داشت! افتخاری، که اگر دادگاهی واقعی در ایران برپا شود، می‌تواند هزاران بار مکرر شود! که البته پایان هریک از جلسات آن، حداقل مانند محاکمه سارقین ۱۲۳ میلیارد تومانی بانک صادرات "تنگ"، نه "افتخار"، برای حکومتی است، که بنام خدا و دین و پیغمبر حکومت می‌راند و سارقین میلیاردی‌اش با ریش و تسبیح و لقب "حاجی" در دادگاه حاضر می‌شوند و در تمام طول محاکمه قسم خدا و پیغمبر از دهانشان نمی‌افتد!

در حکومتی که درعرض چند دقیقه ساده‌ترین فعال سیاسی و یا مبارز میهن‌دوست و دگراندیش را پشت درهای بسته زندان‌های، باصطلاح محاکمه و پشت همان اتاق محاکمه تیرباران کرده و می‌کشند، رسیدگی نیمه کاره به پرونده چند دزد از مجموعه سارقین با نام و نشان حکومتی، باید هم افتخار باشد! البته، که این افتخار و دیگر افتخاراتی از این دست باید هم از رانای حکومتی باشد، که یک انقلاب را از یک ملت ربوده است! ■

حسین پاک فطرت در یک حادثه رانندگی کشته شد!

با تأثر فراوان اطلاع حاصل شد، که "حسین پاک فطرت"، عضو کمیته ایالتی فارس و از مسئولین کمیته شهر شیراز (در سال‌های فعالیت علنی حزب توده ایران در جمهوری اسلامی) در یک حادثه رانندگی، یاران توده‌ای خود را برای همیشه ترک گفته است.

حادثه در جاده تهران-قسم روی داده و همه سرنشینان اتومبیل (اعضای خانواده پاک فطرت) در دم کشته شده‌اند.

حسین پاک فطرت، پس از پیروزی به حزب توده ایران، توانست خود را از زیر ضربه خارج کند. او سرانجام توانست از کشور خارج شود و چند سالی با نام مستعار "قادر" در مهاجرت بسر برد، تا آنکه توانست بار دیگر به کشور بازگردد.

خصائل انسانی "حسین پاک فطرت"، که در شیراز زیانزد همه توده‌ای‌ها و مردمی بود، که با او ارتباط داشتند، در مهاجرت نیز از فطرت او خارج نشد و بهمین دلیل، او در دل همه مهاجرانی که با او ارتباط داشتند، جا داشت.

حسین پاک فطرت، بخشی از دوران مهاجرت را در یک ماموریت سخت حزبی بسر برد. مردم‌داری و سلوک توده‌ای او موجب شد، تا بتواند در جریان این ماموریت نیز بهترین مناسبات را با مردم عادی، که در کنارشان قرار گرفته برقرار کند.

"راه توده" این حادثه غم‌انگیز را به همه توده‌ای‌ها، همه مبارزان راه بهروزی مردم ایران و خانواده پاک فطرت تسلیت می‌گوید!

را با ناکامی روبرو سازند، بدون تردید انقلاب راه پرافتخاری را که در چهار سال پیش آغاز کرد، ادامه خواهد داد. (پایان مصاحبه)

اکنون چه باید کرد؟

(این امید در آن دوران با ناکامی بزرگ روبرو شد و بر ایران انقلابی و انقلابیون آن -اعم از مذهبی و غیر مذهبی- آن رفت، که همگان شاهدند. اکنون یکبار دیگر ضرورت برکناری حکومت کنونی، متکی به جنبش نوین انقلابی مردم ایران و با آرایشی نوین از نیروهای اجتماعی مطرح است. برای این امر حیاتی نیز گریزی از اتحاد عمل در میان همه طرفداران استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی وجود ندارد. این اتحاد عمل، اگر به جبهه‌ای وسیع برای تحقق بخشیدن به مبرم‌ترین خواست‌های این مرحله جنبش تبدیل شود، در واقع نخستین سنگبنای نجات ایران از شرایطی، که در آن قرار گرفته، گذاشته شده است. نیروهای مذهبی طرفدار تحولات مترقی، گرچه دیگر توان و پایگاه سال‌های نخست پیروزی انقلاب را ندارند، اما همچنان بعنوان یک نیروی اجتماعی-سیاسی می‌توانند نقشی تاریخی در ایجاد چنین اتحادی ایفا کنند. آنها در کنار میلیون ایران و چپ انقلابی ایران، می‌توانند به نیروی جدی طرفدار بازگشت آزادی‌ها به جامعه، باز دارند یک تازی حکومت کنونی، برکناری آن و تشکیل یک "حکومت وحدت ملی" تبدیل شوند. راستگرایان حاکم با آگاهی از همین نیروی بالقوه است، که اکنون با استفاده از تمام امکاناتشان تلاش می‌کنند موانع نزدیکی مذهبیون آرمان خواه به ملیون و چپ غیر مذهبی ایران شوند و بهر وسیله ممکن از اتحاد عمل آنها جلوگیری می‌کنند. قریب ۳۰ میلیون جوان و نوجوان ایرانی، که از قفس تنگ ارتجاع مذهبی می‌خواهند بیرون بیایند، نیروی است، که این جبهه باید بدان متکی شود. برای بسیج آنها و ترویج آرمانخواهی انقلابی و میهن‌دوستی در میان آنها، باید بسیار از تخیلات مذهبی و انحصار طلبی‌های گذشته را، که موجب شد بسیاری از فرصت‌های مهم و تاریخی از دست برود، فراموش کرد! از اینسو نیز هر نوع سیاست طرد و مقابله با نیروهای مذهبی-اعم از مسلح یا غیر مسلح- را باید فراموش کرد و اجازه نداد، تا حکومت از این نیرو بعنوان پشتوانه خود استفاده کند. بسیج همه امکانات برای پایان بخشیدن به حیات حکومت کنونی، یگانه سیاست واقع بینانه در شرایط کنونی ایران است. مجموع این نیرو در کنار دیگر زحمتکشان شهر و روستا و اقشار متوسط اجتماعی، که حکومت کنونی را حکومتی پشت کرده به انقلاب، حامی غارتگران و مجری و آلت دست قدرت‌های امپریالیستی می‌شناسد، می‌تواند و باید زمینه‌ساز بزرگترین تحولات ملی و مترقی در ایران بشود! ■

آنها، که آرمانخواهان انقلابی را به زنجیر کشیدند و کشتند، اندیشه نابودی یک جامعه را درس داشتند!

"آرمانخواهی" اتهام نبود، جرم بود!

"حاج داوود" در آخرین سخنرانی اش به ما توصیه می کرد، «وقتی از زندان رفتید بیرون، بروید دنبال کار و زندگیتان، آرمانخواهی در جامعه تمام شده است، شماها از آنطرف دیوار زندان خبر ندارید.» او خوب می دانست حکومت با نسل انقلاب چه کرده است. روی دیگر همان جنایتی که در زندان ها با انقلابیون کرد!

حاج "داوود"، رئیس زندان قزل حصار بود. تنها به این دلیل که روی دو پا ایستاده بود، شاید بتوان گفت انسان بود! تشنه به خون زندانی بود، که بر سرآرامش ایستاده باشد. مجاهد و فدائی و توده ای برایش یکسان بودند. او مبتکر شکنجه "تابوت" بود و به این ابتکارش می بالید. هیچکس نمی دانست این فکر چگونه به سرش راه یافت، اما همه می دانستیم، که او برای درهم شکستن زندانیان بر سر آرمان از هیچ جنایتی رویگردان نیست. ما یقین داشتیم، که او با مسلمان های آرمان خواه نیز در آینده نزدیک همان خواهد کرد، که با ما کرد. او از "آرمان" و "انقلاب" و "انقلابی" نفرت داشت. از هیچ چیز شرم نداشت و از همین رو برای خیلی از ماها تعجب آور بود، که چرا نمی خواهد زندانی چشم در چشمش بنمزد. اغلب پاسی از شب گذشته، به زندان بازمی گشت! در "تند" ها پرسه می زد و دنبال شکار می گشت! در بسیاری از این شب ها او به شیوه مریبان "شیر" در سیرکها، شلاق بدست برای تعدادی از زندانی ها سخنرانی می کرد. آنها اغلب زندانیانی بودند، که به استناد گزارش توابعین، بر سر آرمانشان بودند. با اولین بهانه سخنرانی را نیمه کار می گذاشت و با شلاق به جان شتوندگانش می افتاد! هر بار که این صحنه تکرار می شد، من به یاد اعترافات "تهرانی"، شکنجه گر زندان اوین در زمان شاه می افتادم. او در دادگاه انقلاب و درباره شب صحنه سازی قتل بیژن جزنی و ۹ زندانی دیگر حقایقی را اعتراف کرد، که با همین نمایش های شبانه حاج "داوود" همخوانی داشت. تهرانی گفت، که همراه "حسین زاده" و چند درنده خوی دیگر، که حالا حاج "داوود" ها روی آنها را سفید کردند، نیمه شب، پس از صرف مشروب و کشیدن ترساک به اوین بازگشتند و ۱۰ زندانی را به تپه های اوین بردند و به مسلسل بستند! راستش، این اواخر ریش و پشم دور لب و دهان حاج "داوود" هم به زردی می زد! وراجی های اولیه و سپس انفجار خشم ناگهانی اش، این گمان را تأیید می کرد، که وقتی می آید نشسته است و اهل و راجی و آنگاه که نشسته از سرش می پرد با مشت و دلدگ و شلاق به جان زندانی ها می افتد.

... ما را به اوین بازگردانده بودند. همه جا بوی خون و مرگ می داد. قتل عام تازه پایان یافته بود. می گفتند بقیه را آزاد می کنیم. در آن ماه های انتظار برای آزادی، مراسم نصیحت و سخنرانی بی وقفه جریان داشت. همه آنها که دستشان به انواع جنایات آلوده بود در لباس مصلح و پدر خوانده انقلاب برای سخنرانی به اوین می آمدند. خیلی از زندانیان قدیمی برای همیشه غایب بودند. برخی بازجو ها نیز غیبت داشتند. بعدها فهمیدیم که بسیاری از آنها را بدلیل آگاهی از آنچه در زندان ها، برسر انقلابیون رفت، سر به نیست کرده اند. می گفتند حاجی اسدا لله لاجوردی آنها را همراه ده ها زندانی سیاسی در سالن قدیمی زندان اوین کرده و سپس سالن را که با تی ان تی منفجر کرده است. رقم کشته شدگان این انفجار را بین ۳۰۰ تا ۴۰۰ حدس می زدند، که معلوم نبود چه تعداد آنها زندانی و چه تعداد زندانیان و بازجو بوده اند!

در یکی از هفته های انتظار و نصیحت، سر و کله حاج "داوود" پیدا شد. او هم آمده بود تا سخنرانی کند! در همان روزها، که می گفتند باید در یک راهپیمایی شرکت کنید تا آزاد شوید. همان کاپشن سبز رنگ امریکائی را به تن داشت و پرتین نظامی را به پا. شلاق بدست نداشت، اما از چشمهایش

همچنان کینه می بارید. گفت: "می خواهم حقیقتی را برایتان بگویم، که بزودی خودتان وقتی آزاد شدید آنرا به چشم خواهید دید. به کلام خدا قسم، شماها ته مانده آرمانخواهان سال ۵۷ هستید. همه رفته اند دنبال زندگیشان، شماها هم از اینجا که رفتید بیرون، بروید دنبال کار و زندگیتان، همه چی تمام شده!..." چند روز بعد نزدیک به ۲۵۰۰ زندانی را در اوین جمع کردند. گفتند قرار است همه این عده را آزاد کنند. همه را آزاد کردند یا نه، نمی دانم، اما من در میان آزاد شدگان بودم...

... پس از سال ها یکبار دیگر به خیابان های تهران بازگشته بودم. بیش و پیش از هر چیز انبوه دستفروش ها در حاشیه همه خیابان ها و پیاده روهای مرکز شهر متعجبم کرده بود. و بعدها فروش و مصرف مواد مخدر، حاج "داوود" ها در تمام این سال ها فقط ما را در "تابوت" نکرده بودند، تا آرمانخواهی را فراموش کنیم، یک جامعه انقلابی را به ترک آرمانخواهی مجبور کرده بودند. ... چند ماه بعد با چشمان حیرت زده "برادر مرتضی" را در حاشیه خیابان مصدق دیدم. در سال ۶۳ نگهبان زندان اوین بود. حالا (سال ۶۸) ۲۷، ۲۸ ساله می نمود! در حاشیه خیابان و پشت به پیاده رو "لنت ترمز" و لاستیک زیر پا "پیکان" می فروخت. برای غلبه بر شک و تردیدم، از تاکسی پیاده شدم. از حاشیه خیابان به عقب بازگشتم. خودش بود. نمی دانستم چه کنم، بروم جلو و سلام علیک کنم؟ برای خودم تکرار کردم: "... تو دیگر زندانی نیستی و او هم زندانیان نیست...". دستم را گذاشتم روی شانه اش و بعد هم سلام و علیک. شناخت!

گفتم: اوین بودم و تو هم...
به صورتم خیره شد. نمی دانم شناخت یا نه، اما بی اختیار پرسید: زنده ماندی؟ آزاد شدی؟...

نرم خونی من به دلهره اش پایان داد.
می دانست خیلی ها را کشته اند، اما از همه چیز خبر نداشت.
گفت، که سال ۶۵ از اوین به جبهه اعزام شده و تا پایان جنگ در جنوب بوده است.
گفت، که آن سال از اوین و قزل حصار و گور دشت و زندان های تبریز، اصفهان، مشهد شیراز و... خیلی از زندانیان را به جبهه فرستاده بودند.
گفت، که خیلی ها روی مین رفتند و زیر لب ادامه داد: "بعضی ها را از پشت زدند..."

برایش از انفجار سالن قدیمی زندان اوین گفتم و شایعات مربوط به آن. نه انکار کرد و نه تأیید.
دست هایش زیر سنگینی لنت و لاستیک خسته شده بود. دلم می خواست بدانم هنوز به زندان رفت و آمد دارد یا نه.
گفتم: آقا مرتضی! حاج اسدا لله را هنوز می بینی. گفت، که از همان سال ۶۵ دیگر او را ندیده است، و در حالیکه صورتش را به طرف ماشین هاشی، که از شهر به بطرف شیراز می رفتند بر می گرداند، آهسته گفت: "اسم مرتضی نیست! هر چه بود حلال کن، زندگیه دیگه...". دست های آویزان را آهسته بلند کرد تا لنت ترمزها و لاستیک های کف اتاق پیکان را جلوی دید راننده ها بگیرد. یقین دارم، که اینبار دست هایش را با لذت جلوی اتومبیل ها بلند کرد، نه برای خاطر مشتری ها و نه به این خاطر، که مرا دیده بود. دست هایش در تمام مدتی که با من صحبت می کرد آویزان و بی حرکت بود، و حالا با جدا شدن از من آنها را به حرکت درآورده بود! احساس او را با تمام وجودم حس می کردم. هر بار که دست هایش را از دستبند قیانی بازمی کردند و یا پس از ساعت ها آویزان بودن به میله های بند زندان، آنها را برای غذا خوردن و یا توال رفتن بازمی کردند، این احساس به من دست داده بود. احساس درد و رهائی!...

حاجی داوودها با نسل انقلاب ایران چه کردند؟

این، همه فاجعه نبود و نیست! بگذارید برایتان بنویسم، که توطئه آرمان زدائی از جامعه به چه قیمتی تمام شده است. از همه آنچه می نویسم، اگر برخی را هم به چشم ندیده ام، برایتان بریده خبرش را از روزنامه ها عیناً نقل می کنم.

تیراژ کتاب به زحمت به ۳ هزار می رسد. در سال ۵۸ تیراژ کتاب مرز ۵۰ هزار را هم پشت سر گذاشته بود. در حالیکه کتاب های مطهری روی دست ناشران باد کرده است، برخی توضیح المسائل ها و کتاب های آیت الله دستغیب، که در آنها مسائل جنسی ما بین زن و مرد تشریح شده بیشترین فروش را دارند. خریداران این کتاب ها، در حالیکه دیدن فیلم های تلویزیونی و هنرپیشه های باصطلاح بد حجاب آنها را تحمل نمی کنند، با وجدان مذهبی آسوده خود را سرگرم این نوع کتاب ها می کنند. تیراژ همه روزنامه ها بر روی

هستی؟ پاسخ می دهد: نه، من "هوی" هستم! (نام گروه ها و موزیک جدید آمریکائی) فرق "هوی" با "رپ" را می پرسیم. می گوید: ما "هوی" ها سنگین تریم، رپ ها خیلی جلفن!

در همین پارک جوان دیگری که خودش را "قاسی" معرفی کرد، اصرار داشت تا دست از سرش برداریم! برایش از ازدواج گفتم، و او در پاسخ فقط گفت: لااقل توی این پارک ما را به حال خودمان بگذارید. از پسری که صلیب به گردن دارد می پرسیم: مسیحی هستی؟ و جواب می دهد: نه بابا، اصلاً دین و ایمان نداریم. اگر دین داشتیم آدم حساب نمی شدیم. ما آزادیم. و دوستش او را دعوت به آرامش می کند و او را از گیر افتادن می ترساند!

در تبه های گیشا، وضع بهتر از پارک ها نیست. گروه آهنگ های "رپ" گوش می دهند و شعرهایی را به فارسی و هم آهنگ با آهنگ ها زیر لب زمزمه می کنند! ...»

اینها، تنها گوشه ای از فاجعه آرمان زدانی شدن جامعه است! در هر محله باندهای مافیائی شکل گرفته است. تا به چشم نبینید باور نمی کنید. فاجعه را از روی بریده روزنامه های چاپ تهران برایتان ترسیم می کنم، ببینید، که نطفه های انفجار و حتی جنگ داخلی در کجا نهفته است. همه آنچه را در زیر می خوانید، طی چند ماه اول سال ۷۴ از داخل روزنامه ها و از میان نامه ها و پیام های مردم به همین روزنامه ها برایتان جمع آوری کرده ام.

* توزیع مواد مخدر در شهرستان تالش شدت شیوع پیدا کرده است. عده کثیری از جوانان را مبتلا ساخته اند.

* اینجانب پدری دردمند هستم. از منطقه قیطره-میدان پیروزی حوالی پارک قیطره تماس می گیرم. شما را به خدا به حرف های من که درد دل ده ها پدر است گوش کنید. روزهای ۵شنبه و جمعه عده زیادی دختر و پسر با آرایش های عجیب تا پاسی از شب در این پارک حشیش، فیلم و نوار رد و بدل می کنند. پسرم چیزهایی از این پارک تعریف می کند، که عاقبت آن معلوم نیست چه می شود.

* در خیابان ناصر خسرو و محدوده پشت مخابرات و مقابل دفتر مخابرات و تلگراف، معتادها از ۱۰ صبح دنبال شکار می گردند، تا کیف و جیبشان را بزنند.

* در محله خاک سفید تهران، توسط کودکان مواد مخدر توزیع می شود.

* در سه راه آذری، خیابان اردشیر، نیش کوچه کفش وین، مشروب، حشیش، تریاک، هروئین توزیع می کنند و هیچکس هم به آنها نمی گوید بالای چشمتان ابروست. خصوصاً عصرها و اوایل شب کارشان بالا می گیرد. کسی بنام محسن خروس، فردی بنام تقی سیاه و شخصی بنام متی شیرای محله داری می کنند و ناموس مردم از دست آنها در عذاب است.

* در شهرستان خینی شهر مصرف مواد مخدر شدیداً شیوه یافته است و براحتی در شهر توزیع می شود.

* در قزوین خیابان منتظری به محل تجمع معتادان و فروشندگان مواد افیونی تبدیل شده است و تعدادشان هم درحال افزایش است.

* ربا غوغا می کند. خدا می داند، که زندگی خیلی از افراد را از هم پاشیده است. تمام اقشار کم درآمد، مخصوصاً کارمندان دولت، تا ۲۰ درصد حقوقشان را بهره می دهند.

* ... به ذکر یک مورد شکایت از جانب سه نفر که شدیداً بوسیله کارد و قهقه توسط یکی از اوباش معروف تهران مجروح شده اند، می پردازم. پرونده در دادسرای ۶۸۱ شعبه اول بازرسی ناحیه ۱۰ خیابان غیائی می باشد. با گذشت بیش از یکسال از شکایت، ضارب همچنان در منطقه ۱۶ به باج گیری مشغول است...

* لطفاً به صدا و سیما بفرمایید، که این چه فیلم هائی است، که بصورت سریال پخش می کنند. مردم خودشان به اندازه کافی درد و رنج دارند.

* معتادان در کنار پارک دانشجو جمع می شوند. خیلی از آنها از شهرستان ها هستند. اقلاً نام این پارک را عوض کنید چون آبروی دانشجو رفت.

* پارک پروانه واقع در جنت آباد، که جنب اتوبان در دست احداث می باشد، محل تجمع معتادان شده است.

هم، همان است که در زمان شاه بود. در حالیکه جمعیت ایران دو برابر آن زمان شده است. تیراژ کتاب هم در زمان شاه همین حدود ۳ هزار بود.

در بسیاری از پارک ها نوجوانان کم سن و سال خود را بشکل زنان درآورده و خود فروشی می کنند. تمایلات سرخورده جنسی از هر گوشه بروز می کند. اغلب در هر بازار و بازارچه ای، که برای خرید بروید، از این گوشه و آن گوشه صدای پرخاش زنائی بلند می شود، که نسبت به جسارت و بی ادبی مردی، که بسرعت خود را در جمعیت پنهان می کند، معترض است! همین وضع در اتوبوس های شهری علیرغم همه محدودیت ها و جدا کردن های زنان و مردان از یکدیگر وجود دارد. اعتیاد بیداد می کند، حتی در میان دختران جوان.

حاج داوودهای حکومتی جوانان را از ورزش محروم کردند، تا اعتیاد را گسترش دهند و حاج داوودهای روحانی، ایران را آزمایشگاه اندیشه های بیمارگونه خود کردند، تا به آرمانخواهی انقلابی پایان بخشند. خشکه مقدس ها دشمن آرمان های مردم از آب درآمدند. همانها، که کمترین سهم را در انقلاب سال ۵۷ داشتند، اما بعد از پیروزی انقلاب بیشترین سهم را از غارت و قدرت نصیب خود کردند!

این تصویر غم انگیز خیابانی را بعنوان گوشه ناچیزی از واقعیت امروز ایران و نسلی که آرمانش را حکومت از او گرفته، بخاطر بسپارید:

دست از سرمان بردارید!

پارک لاله از جمله پاتوق های نوجوان های بی آرمائی است، که حکومت آنها را از جهان و آرمان های واقعی آن جدا کرده است. پای صحبت هر کدام که بنشینیم، اگر حال و حوصله حرف زدن داشته باشد، همان دلائی را تکرار می کند، که در پارک های محله های دیگر، نوجوان ها و جوان های آن محله بر زبان می آورند. بی زاری از سیاست و حکومت و حکومت کننده! بی زاری از مدرسه و تحصیل! نفرت از پاسدار و گشت و انتظامات! گریز از سینما و تلویزیون! ... و تخیلاتی بیمارگونه از مسائل جنسی!

گفتگویی را که در زیر برایتان می نویسم، نقل از آخرین شماره نشریه "پیام دانشجو" است، که آنرا هم تعطیلش کردند. حتی آنها نیز زبان به اعتراف و اعتراض گشودند، گرچه خودشان هم شاید، تا همین اواخر در توطئه آرمان زدانی از نسل جوان مملکت به بهانه امر به معروف و نهی از منکر نقش داشتند!

پیام دانشجو نوشته بود:

«... آنها می گویند، که موسیقی "رپ" اکنون تنها دلخوشی شان در زندگی است. یکی از آنها که حدود ۱۸ سال دارد و موهایش را روغن زده و صورتش را آرایش کرده، در پاسخ به اینکه چرا خودش را به این صورت درآورده می گوید: من می خواهم اعلام موجودیت کنم و این آخرین راه حلی است، که پیدا کرده ام!

دوستش بیشتر از او آرایش کرده است. شلوارش آنقدر تنگ است، که به زور می تواند راه برود. بسختی می توان تشخیص داد، که پسر است! می گوید: هیچکس ما را تحویل نمی گیرد، هیچ جانی هم برای تفریح نداریم. این کارها را می کنیم، تا بلکه اقلاً در میان جوان ها بسرو بیانی داشته باشیم. شما نمی دانید، که ما را در جمع خودمان چقدر تحویل می گیرند!

می پرسیم چرا شلوار جین آمریکائی می پوشید؟ می گوید: پرچم آمریکا را که نمی توانیم ببینیم!

از پارک لاله به پارک ملت رفتیم. سه دختر ۱۴ تا ۱۷ ساله روی نیمکتی نشسته اند. هر از چند دقیقه، سه پسر از مقابل آنها عبور می کنند و صحبت هائی بینشان رد و بدل می شود. (باین ترتیب کسی نمی تواند آنها را متهم به رابطه با یکدیگر بکند!) آهسته به آنها نزدیک شدیم و از یکی از آنها که موهایش از زیر روسری بیرون آمده بود، درباره حجاب سؤال کردیم. پاسخ معلوم بود: "بابا حجاب چیه؟ دست از سرمان بردارید!" دوستش روسری ندارد، بلکه به سبک فلسطینی ها چپیه به سر بسته است. از او می پرسیم این چیه به سر بسته ای؟ ابتدا نگاهی به محاسنم می کند و سپس می گوید: برای مسخره کردن شما ها! یکی از پسرهایی که آن دورو بر می پلکد و با دخترها آشناست به ما نزدیک شده و می گوید: آقا خوش باش!

جوانی که می گوید "خوش باش" یک تی شرت (بلوز تابستانی) بلند به تن دارد، که روی آن یک علامت دایره مانند با حروف انگلیسی چاپ شده است. درباره بلوزش می گوید: "... این علامت آنارشیزم هاست اما من آنارشیزم نیستم، فقط از این بلوز خوشم می آید. بهم حال می ده"

سری به پارک قیطره زدیم. منظره ای مشابه در انتظارمان بود. از پسر ۲۰ ساله ای، که پوتین های سیاه به پایش سنگینی می کند می پرسیم "رپ"

جدال ناگزیر امریکا-ژاپن-آلمان

در فرانسه "لوموند دیپلماتیک" در سطحی آکادمیک، زبان به انتقاد گشوده و راه حل هائی را برای مقابله با امریکا، در برابر سرمایه داری این کشور قرار می دهد. ("راه توده" بویژه در شماره های اخیر خود مطالب مستند و مهمی را در این زمینه انتشار داده است). در آلمان نیز علیرغم احتیاط ناشی از مناسبات همه جانبه امریکا و این کشور در سال های پس از جنگ دوم جهانی، برخی پیشنهادات برای گریز از بحران اقتصادی و لزوم جدائی از سرنوشته، که امریکا می خواهد برای آلمان تعیین کند، به مطبوعات وابسته به جناح های سرمایه داری این کشور راه یافته است.

در حال حاضر، نشریه "Die Zeit" وابسته به جناح راست سوسیال دمکراسی آلمان در جمع نشریات پرنفوذ و منعکس کننده نظرات بخشی از سرمایه داری این کشور، نقش نوینی را در این زمینه به عهده گرفته است. رشد تضادها در جهان سرمایه داری و تشدید آن بر اثر تشدید بحران ساختاری سرمایه داری، در این مطالب کاملاً مشهود است و بهمن دلیل ما آگاهی از تضادها را، از زبان تحلیل گران و تسویرین های سرمایه داری برای یافتن تحلیل و ارزیابی دقیق تر از اوضاع جهان امروز مفید تشخیص داده و گزیده هائی از این نقطه نظرات را منتشر می کنیم. مقاله زیر در ۹ ژوئن ۹۵ در نشریه "Die Zeit" منتشر شده است، که مهمترین نکات آنرا چاپ می کنیم، این مقاله به قلم "هلموت اشمیت"، صدر اعظم سابق آلمان از حزب سوسیال دمکرات این کشور است، که در واقع نشریه "Die Zeit"، ارگانی نظری او و همفکرانش قلمداد می شود. خود وی وابسته به جناح راست حزب سوسیال دمکرات آلمان شناخته می شود!

جدال بی برنده

وقتی که سخنان نماینده رئیس جمهوری امریکا را می شنویم، صرف نظر از اینکه او چه کسی است، چنین بنظر می رسد، که وی از یک نبرد سخن می راند، از خدعه بیگانگان و حقانیت خود.

بهانه اصلی، همیشه، مسئله اتومبیل است و دوباره هم علیه ژاپن. هرگاه افق در دیترویت تیره می شود، باید تقصیرش بگردن کسی باشد و این کس هم ژاپن است، زیرا ژاپنی ها واقعا هم اتومبیل های زیادی در امریکا می فروشند، بیش از آنکه امریکا در ژاپن می فروشد. پس اگر بیلان بازرگانی امریکا-ژاپن برای امریکا منفی است، علتش را باید در ژاپن جست! ولی در واقع بیلان بازرگانی امریکا نه فقط در برابر ژاپن، بلکه در برابر تمام جهان منفی است. حتی اگر ژاپن در برابر تهدیدهای امریکا بزانو درآید و برخلاف قرارداد سازمان جهانی بازرگانی و نتایج آن، که در اروگوئه به سختی بدست آمدند، اجازه دهد تا امریکا فروش مقدار معینی از اتومبیل های خود را باو تحویل کند، باز هم دردی از اقتصاد امریکا، که بیماریش ساختاری است، دوا نخواهد شد.

سالیان سال است، که امریکائی ها بیش از تولید خود مصرف می کنند و سرمایه می گذارند، و پس انداز آنها بسیار اندک است. این امر در نخستین سال های پس از جنگ جهانی دوم غیرقابل تصور بود، در آن زمان امریکا قادر به تامین مخارج نقشه مارشال بود. برخلاف امروز که خود به سرمایه های خارجی نیازمند است و ارزش دلار در قیاس با مارک آلمان بیک سوم ارزش گذشته خود رسیده است.

در امریکا، از آغاز دهه هشتاد، در دوران حکومت های ریگان، بوش و کلینتون سال به سال کسر بودجه در حد غیرقابل تصویری فزونی یافت و کوهی از بدهی دولتی ایجاد شد، که دیگر با پس انداز ناکافی جامعه امریکا همپراز نبود. خطر این جریان در زمان ریگان، برآب کمتر از آنچه بود ارزیابی شد و در نتیجه از دو سو به پوسیدگی دورنی انجامید. واردات امریکا برآب بیش از صادرات آن گشت و امروز امریکا کشوری است، که در اقتصاد جهانی بزرگترین بدهکار است!!

البته هر اقتصاددانی می داند، که یگانه علاج بیلان منفی بازرگانی امریکا آنست، که مقادیر معتابیهی از کسر بودجه عظیم آن کاسته شود، و البته امروز دیگر اکثر سیاستگذاران در کاخ سفید و کنگره نیز این را می دانند، با وجود این سیاست امریکا باز هم می کوشد، تا بخود و بمردم امریکا و به جهانیان بقبولاند، که گناه این وضع خراب بگردن ژاپن است. (نویسنده از این واقعیت فرار می کند، که کاستن از کسر بودجه، یا مستلزم دریافت مالیات مستقیم از درآمدهاست و یا افزایش مالیات های غیر مستقیم از مردم. شکل اول با مخالفت سرمایه داری امریکا روبروست و شکل دوم زمینه های بحران اجتماعی را تشدید می کند!)

* ژاپن برای قبضه بازار آسیای جنوب شرقی همان مشکلات را دارد، که آلمان در اروپا دارد!

* جنگ بازرگانی ژاپن و امریکا سرعت می تواند مرزهای جدال در صنایع هوائی، صنایع مدرن خبری و سینما و تلویزیون را پشت سر بگذارد!

* سرمایه داری ژاپن، با محروم ساختن مردم این کشور از یک زندگی معمولی، به یک قدرت اقتصادی تبدیل شده است

* ذخیره ارزی سالانه ژاپن، اکنون با بهره سپرده ها و سود سرمایه گذاری های خارج از کشور، که یک سوم مازاد بازرگانی این کشور است، دو برابر امریکاست!

رضا شامخ

از مدتی پیش برخی محافل سیاسی وابسته به سرمایه داری آلمان نیز زمره های آشکاری را پیرامون بحران ساختاری سرمایه داری آغاز کرده اند. نکته قابل توجه آنست، که در اغلب این زمره ها، شدیدترین انتقادهای شامل حال سرمایه داری امریکاست و مقابله با تلاش هائی است، که امریکا بمنظور نجات خود از بحران، آنرا تشدید کرده است. هسته مرکزی تلاش امریکا، اعمال برنامه لیبرالیسم اقتصادی (به رهبری امریکا) در سراسر جهان است. در سه کشور بزرگ سرمایه داری، یعنی ژاپن، فرانسه و آلمان محافل پر قدرت سرمایه داری از بیم مانورهای اقتصادی امریکا در چهار گوشه جهان و تمرکز موج بحران اقتصادی در اروپا، از آشکار گونی و آشکار نویسی، دیگر بیمی به خود راه نمی دهند! ←

(بقیه "آرمانخواهی" اتهام نبود، جرم بود!)

* در آریا شهر، محل تجمع گداهائی شده، که دست و پای خودشان را بطور عجیبی جراحی کرده اند و دل آدم را ریش می کنند. سری به میدان آریا شهر بزنید تا از نزدیک مشاهده کنید. (این مورد در بسیار از نقاط دیگر تهران هم وجود دارد. یا صاحب پیام نگفته و یا روزنامه مربوطه این واقعیت را حذف کرده، که بسیاری از این گداها روزگاری بسیجی و سرباز جبهه های جنگ بوده اند و اغلب آنها معلول و مجروح بمب های شیمیائی هستند!)

* برای مطالعه و قدم زدن برای نخستین بار به پارک شهر رفته بودم. جوانسانی را دیدم، که مثل دختر آرایش کرده بودند و به شیوه زنانه راه می رفتند و دلبری می کردند.

* در شهرک ژاندارمری اراذل و اوباش مناطق اطراف شهرک هر روز دراین منطقه عریده کشی می کنند و از کسبه باج می گیرند.

* هر وقت سوار اتوبوس های خط آرژانتین-امام خمینی شدم، عده ای معتاد، گدا و کولی در انتهای اتوبوس نشسته بودند...

* من از ساکنان خیابان چلچا نزدیک پل سید خندان هستم. چند روز پیش شاهد بودم، که ماموران مبارزه با مواد مخدر، زیر پل سید خندان با مشت و لگد و زنجیر به جان عده ای معتاد افتاده بودند و آنها را متفرق می کردند. این عمل یعنی مبارزه با فساد و اعتیاد؟ ریشه ها را پیدا کنید...

بریده همه روزنامه ها را که این نقل قول ها را از آنها جدا کرده ام، برایتان جداگانه فرستادم تا در آرشیو خودتان، بعنوان سندی در کنار دیگر اسناد خیانت به انقلاب ایران حفظ کنید! ■

(این گزارش، با استفاده از نامه بلند یک زندانی از مرگ بسته تنظیم شده است.)

بازهم توده ای ستیزی؟

نشریه مهرگان (شماره ۱ بهار ۷۴) همراه با مقالاتی خواندنی از عبدالحسین زرین کوب، سیمین دانشور (از نوشته های قدیمی وی) منتشر شد. شرحی بر شهادت میرزاده عشقی، شاعر میهن دوست ایران و نامه ای از علی اکبر دهخدا در ارتباط با پراکندگی نیروها در آستانه کودتای ۲۸ مرداد در این شماره مهرگان چاپ شده است، که علیرغم برگرفته شدن آنها از نشریات و مجلات قدیمی ایران، بهر حال اقدامی است در خور توجه!

با کمال تأسف در این شماره نشریه مهرگان و ظاهراً براساس پاره ای ملاحظات سیاسی (!)، مطالبی در ارتباط با چپ روی های کوتاه مدت رهبری حزب توده ایران در سال های نخست نمایندگی دکتر مصدق در مجلس ایران و سپس نخست وزیری وی منتشر شده است، که نوع نگرش به این ماجرا بیشتر حکایت کننده تلاشی است، که گویا گردانندگان نشریه مهرگان برای نشان دادن مخالفت تاریخی خود با حزب توده ایران در شرایط کنونی به آن نیازمندند!

حزب توده ایران بارها درباره سیاست های این دوره از حیات خود توضیحات کافی و تاریخی را داده و با اسناد و مدارک انکارناپذیر ثابت کرده است، که رفتار و اعمال اطرافیان آنروز دکتر مصدق خود زمینه ساز بسیاری از بی اعتمادی های سیاسی بود.

در همین شماره از مهرگان مقاله ای بسیار خواندنی از علامه دهخدا، منتشر شده است، که ما فکر می کنیم بسیاری از حقایق در آن نهفته است. ما به تاریخ نویسی، که در این شماره مهرگان، آرشیر ارگان وقت حزب ما (بسیوی آینده) را ورق زده و آنچه را تمایل داشته از لابلای آن بیرون کشیده، تا در خدمت سیاست اتحادشکنی قرار دهد، توصیه می کنیم، همین نامه مرحوم علامه دهخدا را چند بار و با دقت بخواند.

علامه علی اکبر دهخدا به تاریخ ۶ تیرماه ۱۳۳۲ (یکماه پیش از کودتای ۲۸ مرداد) طی مقاله ای که در روزنامه باختر امروز (به مدیریت دکتر فاطمی وزیر خارجه دکتر مصدق)، منتشر کرد، نوشت: «...در این موقع که وطن عزیز ما لحظات بحرانی عظیمی را طی می کند، وظیفه هر فردی است، که آنچه را به خیر و صلاح مملکت می داند، بیان کند و هموطنان خود را به جریان روز و سیاست های مغرب اجانب متوجه سازد. به همین علت نگارنده این سطور، که عمری از نزدیک ناظر جریان های وقت بوده و همیشه هدفی در دوره زندگانی طولانی خود جز استقلال و آزادی مملکت و ترقی تعالی ملت نداشته، چنین احساس کرد، که در این موقع خطیر نباید از اظهار نظر خودداری کند، مبادا در آینده پیش وجدان خود شرمسار شود... این مقدمه را از آن جهت ذکر می کنم، که جمعی مغرض به بهانه دروغین حفظ قانون اساسی و امثال آن (پارار جدا شده از مصدق، که به این بهانه پشت دربار قرار گرفته بودند و روحانیونی که از بیم تعمیق جنبش و به بهانه حفظ قانون اساسی از دربار حمایت می کردند)، لطمه به نهضت ملی ایران زنند و مانع به ثمر رسیدن مجاهدت ملت ایران در راه استقلال و درهم شکستن استعمار نشوند، زیرا هیچ یک از این بهانه ها، آنها را تبرئه نخواهد کرد و خیانت آنها را به نهضت ملی مستور نخواهد داشت. باید این نکته را اشخاص بی غرض به مغرضین مکرر گوشزد کنند، که تمام قوانین نظامات و دستگاه های سیاسی و اداری برای مملکت است، نه مملکت برای آنها، باید گفت اگر روزی خدای ناکرده استقلال مملکت و قانون اساسی در دو جهت مخالف یکدیگر قرار گیرند، زعمای هر قوم در هر زمان قانون اساسی را فدای مملکت می کنند، نه مملکت را فدای قانون اساسی. آنها که امروز سنگ طرفداری از قانون اساسی را به سینه می زنند، باید بدانند، که مردم فریب آنها را نخواهند خورد و همه کس به علت مخالفت آنها با نهضت ملی ایران واقف است. ملت ایران تاریخچه و علت مخالفت یک یک مخالفان امروز را، که جاه طلبی و تامین مطامع شخصی است، می داند و سزای آنها را که با ادعای مسلمانی تیشه به ریشه اسلام می زنند نیز خواهد داد. به اشخاصی که بخاطر کمک به دکتر مصدق و نهضت ملی ایران آبروش پیدا کرده بودند، امر مشتبه شده است. آنها تصور کرده اند واقعا ملت ایران شیفته کمالات و شخصیت آنها است، غافل از اینکه این افراد خود پسند در سایه نهضت ملی ایران عنوان پیدا کرده اند والا غالب آنها شایستگی ضابطی در یک اداره را هم ندارند... با معاندین باید گفت، چه می گوئید در حق سربازی که در بحبوحه جنگ با دشمن برای اینکه کسی از او جلوتر ایستاده است، یا عقب تر رفته و یا مورد محبت خاص قرار نگرفته و یا فلان خواش او بر آورده نشده، به نزاع با همکاران خود برخیزد و به صف متحد سپاه شکست آورد. آیا این سرباز خائن به خودی و خادم به بیگانه نیست؟... (بر این کلام و در پاسخ توده ای ستیزهای حرفه ای و باصطلاح تاریخ نویس نشریه مهرگان، چه چیز باید افزود؟) ■

تلاش امریکا برای تحمیل اتومبیل های امریکائی به ژاپن، آنهاست به تعداد زیاد، تخطی سنگین از اصل آزادی تجارت است. بعضی ها (اشاره به آلمان و خوش باوری سرمایه داری این کشور است) تصور می کنند، که با بستن گمرک مجازاتی صد در صد بر اتومبیل های وارداتی ژاپن به امریکا، بخت فروش اتومبیل های اروپائی بیشتر از گذشته خواهد شد، اما این امید کورانه عمر است. جنگ بازرگانی می تواند با شتاب گسترش یابد و می تواند بسرعت به دیگر عرصه ها نیز سرایت کند.

از آمد و رفت هوانی گرفته، تا صنایع هوانی و از صنایع مدرن خبری گرفته، تا صنایع سینما-تلویزیونی!! بدین ترتیب است، که رفتار امریکا می تواند مجموعه اقتصاد جهانی را بخطر اندازد. با آن آمریکائی هائی، که در واقع از سقوط ارزش دلار خوشحالند و علیرغم تلاشی که برای پوشاندن شادی خود می کنند امیدوارند، که از این طریق بر صادراتشان افزوده شود، باید گفت: آنها که خصلت دلار را بعنوان ارز بین المللی تضعیف می کنند، در طول زمان زیر پای امریکا را، به عنوان یک قدرت جهانی خالی می کنند!

شیوه ژاپنی

راه و رسم ژاپن نیز به عنوان یک شیوه دائمی، ناسالم است. از پانزده سال پیش ژاپنی ها بسیار بیشتر از مصرف و سرمایه گذاری های داخلی خود تولید می کنند. آنها از ده سال پیش با صرفه جویی ملی و فوق العاده خود، تبدیل به بزرگترین اعتبار دهنده اقتصاد جهانی گشته اند. البته هیچکس (سرمایه داری رقیب) برای همیشه یک اعتبار دهنده نیرومند را تحمل نمی کند! صنایع و بازرگانی ژاپن ساختار یک سویه اقتصاد را در این کشور برپا کرده اند، که از لحاظ داخلی بر صرفه جویی و در عرصه خارجی بر توسعه استوار است. افکار عمومی ژاپن و طبقه سیاسی این کشور از این امر بیخبرند. درست است که ژاپن بدلیل قدرت اهرمی سرمایه فوق العاده خود در عرصه سیاست خارجی بیک قدرت جهانی بالقوه تبدیل شده است، درست است که بهره ژاپن از سپرده ها و سودی، که از سرمایه گذاری های خود در خارج از کشور بدست می آورد، سالانه به یک سوم از مجموع مازاد بازرگانی آن بالغ می گردد و درست است که ذخیره ارزی ژاپن دو برابر امریکا شده است، ولی مردم ژاپن بهای این ثروت اسمی را با چشم پوشی از مصرف پرداخته اند. (نویسنده از اشاره به زندگی سخت توده مردم ژاپن با این اصطلاح می گریزد!) حتی با چشم پوشی از داشتن یک خانه و زندگی معمولی! اگر ژاپن از بخشی ارز مازاد بازرگانی خویش، از سرمایه گذاری های خارجی خود و اعتبارات بین المللی، که می دهد صرف نظر کند، مردم آن می توانند به مراتب بهتر از امروز زندگی کنند.

راه یافتن به بازارهای ژاپن برای برخی از عرضه کنندگان کالاهای خارجی واقعا کار دشواری است. حتی اگر حمله کلیتون در جنگ فروش اتومبیل با موفقیت هم روبرو گردد، باز هم تغییری در ساختار اقتصاد یک سویه و صادراتی ژاپن بوجود نخواهد آورد. تغییر ساختار اقتصاد ژاپن برای توسعه بازار داخلی و هم چنین تغییر ساختار بودجه امریکا برای ایجاد توازن در آن، هر کدام به ده سال وقت نیاز دارد. ولی تاکنون نه ژاپن و نه امریکا هیچکدام خواستار چنین تغییری نشده اند.

سیاست گذاران در توکیو، تاکنون باین نکته پی نبرده اند، که گسترش قدرت فزاینده اقتصادی این کشور در خارج، در عین حال سبب می گردد، که ژاپن در عرصه سیاست خارجی ضربه پذیرتر گردد، نه تنها در رابطه به هم پیمان خود امریکا، بلکه در رابطه با بسیاری از همسایگان خود در آسیای شرقی و جنوبی.

بدلیل مخالفت شدیدتر همسایگان، احتمال ایجاد یک منطقه اقتصادی آسیائی آرامی به رهبری ژاپن به مراتب ضعیف تر از تشکیل یک اتحادیه اروپائی زیر رهبری فرضی آلمان است. (این اشاره ای مستقیم است به تلاش آلمان برای رهبری اروپا و تحت تسلط گرفتن بازار آن و رقابتی که با ژاپن و امریکا برای تسلط به بازار آسیای جنوب شرقی دارد!) سیاست گذاران ژاپن هنوز تا مدتی می توانند ناتوانی خود را در عرصه عمل از نظر افکار عمومی ژاپن پوشیده نگاهدارند، مثلاً تکیه بر ناسیونالیسم و از طریق مقاومت در پذیرفتن گناه آغاز جنگ. ولی از این دو پوشش برای همیشه نمی توان استفاده کرد، حتی با داشتن پول نیرومندی چون "ین"!

در دراز مدت ژاپن نیازمند به داشتن مناسبات قابل تحملی با امریکا است. در جنگ بازرگانی کنونی حق با امریکا نیست. ولی حق با ژاپن هم نیست.

این تنازع بسود هیچکس (سرمایه داری) در جهان نیست، بهر دو طرف باید گفت، که هنگام تغییر ساختار اقتصادشان فرا رسیده است. ■

اجلاس نمایندگان ۲۲ حزب کمونیست در یونان

کدام سوسیالیسم باید

جانشین سرمایه داری شود!

م. راد

بدعوت حزب کمونیست یونان، یک اجلاس بین المللی با شرکت ۲۶ نماینده از احزاب کمونیستی و کارگری ۲۲ کشور جهان در شهر آتن، پایتخت یونان، برپا شد. انگیزه این اجلاس، بررسی دلائل و عوامل شکست های وارده به سوسیالیسم جهانی، اعلام شده بود و در آن دیدگاه های گوناگونی، که درباره این شکست ها وجود داشت مطرح شد. به موازات این بحث، مسئله تاریخ و مشکلات سوسیالیسم در قرن حاضر نیز با انگیزه پیشگیری از شکست های احتمالی در آینده، در دستور کار اجلاس قرار داشت.

در این اجلاس کلیه حاضرین براین عقیده بودند، که تنها آلترناتیو در مقابل سرمایه داری همانا سوسیالیسم است و سلسله اشتباهاتی، که در گذشته روی داد و منجر به شکست و عقب نشینی در جنبش کمونیستی جهان شد، حاصل یک سلسله بنیاد های عینی در جوامع سوسیالیستی بود. اجلاس براین نظر پافشاری کرد، که این اشتباهات قابل پیش بینی و پیش گیری بود، اگر به واقعیت ها به موقع توجه می شد. اجلاس اعلامیه مشترک نداشت، اما شرکت کنندگان روی چند موضوع اتفاق نظر داشتند و آنرا بعنوان وحدت نظر اعلام داشتند. این نکات عبارتند از:

- در جریان شکست ها و عقب نشینی های اخیر، دخالت های خارجی از ناحیه امپریالیسم جهانی آنقدر نقش نداشت، که مشکلات بنیاد های درونی سوسیالیسم نقش داشت. در واقع نیروهای حاکم، به تشرهای بوروکراتیک اجازه رشد و قدرت یابی دادند. بدین ترتیب کنترل دمکراتیک قدرت دولت توسط زحمتکشان و بویژه طبقه کارگر ممکن نشد!

- انحراف های درونی احزاب حاکم عملا راه را برای اشتباهات ذهنی باز کرد. از این جمله است، بی توجهی به انقلاب تکنولوژیک در خدمت جامعه و طبقه کارگر، بهای بیش از حد بخشیدن به قدرت سوسیالیسم و بازگشت ناپذیر اعلام داشتن آن در جریان رقابت با سرمایه داری؛

- تکیه بیش از حد بر قدرت نظامی (در مقایسه با قدرت سیاسی) با هدف ایجاد توازن استراتژیک بین دو اردوگاه سوسیالیسم و سرمایه داری؛

- کم بها دادن به مسائل دمکراتیک جامعه سوسیالیستی، بویژه در ارتباط با مسئله ملی؛

شرکت کنندگان در اجلاس یونان، بر این نکته اتفاق نظر داشتند، که بحث و بررسی پیرامون شکست های اخیر یک ضرورت تاریخی است و لازم است، که سرانجام همه احزاب به نتیجه مشترکی در این زمینه برسند، زیرا این وحدت نظر کمک شایانی است به نیروهای انقلابی جهان!

گزارش حزب کمونیست یونان

بورژوازی در احزاب کمونیست رخنه کرده بود!

حیات نمایندگی حزب کمونیست یونان، در اجلاس احزاب کمونیست، گزارش مشروعی را در اختیار شرکت کنندگان در اجلاس گذاشت. در بخشهایی از این گزارش آمده است:

بازگشت سرمایه داری به جامعه سوسیالیستی از آنجا ناشی می شود، که برخی پایه های اساسی سوسیالیسم طی دهها سال یا ضعیف شد و

یا ماهیت آنها تغییر یافت و مورد هجوم قرار گرفت. احزاب کمونیست نقش پیشگامی را در رابطه با توده ها از دست دادند و بدین ترتیب سوسیالیسم از ظرفیت خود برای مقابله با توطئه های داخلی و خارجی محروم شد. براساس همین غفلت تاریخی، استقرار مجدد سرمایه داری در کشورهای سوسیالیستی از دزون و با رشد اقتدار نوین بورژوازی در احزاب و بویژه در رهبری آنها آغاز شد. این پروسه بی ارتباط با توطئه های خارجی، شورش مردم ناراضی و یا زدو خوردهای محلی رشد کرد و شتاب گرفت. احزاب در حاکمیت، بدین ترتیب و بعنوان پیشاهنگ جامعه از سوی مردم زیرعلامت سوال قرار گرفتند و سپس از صحنه رهبری جامعه خارج شدند. در داخل احزاب کمونیست، اصول بنیادین نادیده گرفته شدند و یک سلسله قوانین اداری جانشین تربیت کادرها شد و کسانی که با کمک این قوانین و مقررات اهرم های قدرت را بدست گرفته بودند، سیستم سوسیالیستی را فلج کردند و به روند سرنگونی آن یاری رساندند. بسیاری از کادرها برای حفظ موقعیت خود فقط تلاش داشتند، تا بعنوان ضد انقلاب شناخته نشوند و بدین ترتیب شخصیت واقعی خود را پنهان کردند.

چند رویداد بسیار مهم در بخش اروپایی جهان سوسیالیستی، می بایستی زنگ خطر را بصدا درمی آوردند و چاره جویی های واقعی آغاز می شد، اما با کمال تاسف چنین نشد! در صدر این رویدادها حوادث معارستان، لهستان، چکسلواکی، رومانی و یوگسلاوی و آلبانی قرار دارد. این حوادث را با یک قلم، روزیونیسم اعلام داشتند و بدین ترتیب از ریشه یابی واقعی آنها غفلت شد. همین غفلت موجب شد تا در جنبش کمونیستی اروپای سرمایه داری نظرات و تخیلات راست روانه رشد کند و جانشین واقعیت ها بشود. اروتونیسم بدین ترتیب قلب جنبش کمونیستی اروپای سرمایه داری را نشانه گرفت. اروتونیسم، اشعاب و چند دستگی در احزاب کمونیست اروپای سرمایه داری نیز نتوانست موجب هشیاری احزاب حاکم در کشورهای سوسیالیستی بشود. در برابر این غفلت تاریخی، ایدئولوژی ها و نظریه پردازان سرمایه داری با تمام توان خود به جنبش کمونیستی و کارگری اروپای سرمایه داری فشار تبلیغاتی وارد آوردند. این غفلت ها ریشه در چه داشت؟

موفقیت های اولیه در ساختمان سوسیالیسم و موفقیت های سیاسی بین المللی، که پیروزی بر فاشیسم در شکل گرفتن آن نقش مهمی را داشت، احزاب حاکم در کشورهای سوسیالیستی را گرفتار خود محور بینی و غرور کرد، تا آنجا که بتدریج ظاهر آرائی، جانشین واقعیت شد. رابطه با توده های میلیونی مردم، رابطه دمکراتیک با طبقه کارگر و زحمتکشان و سازمان های اجتماعی آنها، که سوسیالیسم روی پایه های آن بنا شده بود، جانشین روابط اداری شد. مارکسیسم معتقد به جمع بندی دوران به دوران دستاوردهای اجتماعی، تحلیل آنها و کشف نواقص و اشتباهات است. این شیوه کار لنین بود. او از همین طریق ایده های سوسیالیستی را رشد داد و تضاد های موجود و اجتناب ناپذیر در جامعه سوسیالیستی را پیدا کرد و آنها را اعلام داشت. او هرگز طرفدار خاتمه یافتن تضاد های اجتماعی در سوسیالیسم نبود، زیرا اعتقاد داشت، که سنت ها، فرهنگ و حتی برخی روش های تولیدی نظام گذشته تا زمان های طولانی در سیستم جدید باقی می ماندند و گریزی از آنها نیست. او هرگز نگفت، که با انقلاب سوسیالیستی مبارزه طبقاتی در جامعه خاتمه می یابد و دیدیم، که غفلت از این مبارزه چگونه کشورهای سوسیالیستی اروپای شرقی و اتحاد شوروی را از درون فلج کرد. مبارزه طبقاتی نه تنها در سوسیالیسم وجود دارد، بلکه در بسیاری موارد حتی تشدید هم می شود، بویژه زمانی که تولید اجتماعی پایه ریزی می شود، تا سوسیالیسم بنا شود. در گذشته این واقعیت فراموش شد، که طبقات استثمارگر به آسانی امیدشان را از دست نمی دهند، حتی اگر در اقلیت قرار گیرند و اصلی ترین مواضع اقتصادی و سیاسی را از دست بدهند.

ما در گذشته به این امر مهم کم بها دادیم، که همزمان با رشد تولید سوسیالیستی باید دمکراسی سوسیالیستی نیز رشد کند، توده های وسیع مردم سهمی فعال و زنده در پی ریزی شالوده سیستم اداری، امور سیاسی و اجتماعی بمعده بگیرند و بر آگاهی آنها در عمل افزوده شود. بنیاد های جدید بدین طریق باید در برابر مخالفان سوسیالیسم سدی نفوذ ناپذیر ایجاد می کردند، تا مخالفان سوسیالیسم امید به بازگشت به قدرت را از دست بدهند. بدون خلافت مستقل و تاریخی اکثریت جمعیت مردم و پیشاپیش همه آنها، طبقه کارگر و زحمتکشان جامعه، جامعه سوسیالیستی بنا نمی شود. جامعه کمونیستی از این طریق و با پشت سر گذاشتن جامعه ای اینگونه سوسیالیستی بنا می شود. اگر اینگونه رفتار شده بود و یا رفتار بشود، زحمتکشان هوشیارانه با پدیده های غیر سوسیالیستی در جامعه روبرو می شدند و یا می شوند. فقط در اینصورت است، که اعتقاد به سرنوشت و قسمت جای خود را به اراده آگاهانه می دهد. ■

در ماده ۱۱۳۳ مرد حرف آخر را می زند، نه دادگاه

مردم به آرمان های خود

وفادار می مانند!

قانون حمایت از خانواده باید احیاء شود

مهرانگیز کار

بیست و چهارمین شماره نشریه "زنان" چاپ ایران، با گزارشی مستند از حقوق خانوادگی پامال شده زنان در جمهوری اسلامی منتشر شده است. این گزارش به قلم دکتر "مهرانگیز کار"، کارشناس حقوق زنان ایرانی نگاشته شده است.

در این شماره همچنین ضمن شرحی از ماجرای پوروش به جلسه سخنرانی دکتر عبدالکریم سروش در اصفهان و نامه دکتر سروش در رد اتهامات روزنامه کیهان به وی، اشاره ای به تدارکات کنفرانس "زن" در چین شده است و اینکه نشریه "زنان" برخلاف برخی شایعات در اجلاس مقدماتی سازمان های غیردولتی برای شرکت در کنفرانس شرکت نداشته است. ظاهراً این اعتراضی است به دخالت مستقیم حکومت در کار جلسات تدارکاتی اجلاس مذکور در ایران و دستچین شدن عده ای برای تبلیغ دیدگاه های ارجحای حکومت در پکن!

از گزارش مستند "مهرانگیز کار" بخش هایی را برگزیده ایم، که در زیر می خوانید:

برای آغاز، ماده ۱۱۳۳ قانون مدنی را، که ام المصائب زنان ایران است، به میدان نقد می آوریم.

دوران ضعف و زلزله ماده ۱۱۳۳ قانون مدنی زود سرآمد. در جریان انقلاب، جمعی از مخالفان احیای حقوق زن با سوءاستفاده از احساسات دینی مردم و با توجیه مغایرت قانون حمایت خانواده با موازین شرعی، موجبات الغای آن را فراهم آوردند. پیش از آنکه قانون حمایت خانواده رسماً لغو بشود، قانون عقیم و بی اثر شد و تحت تاثیر جوسازی های رایج، بسیاری از مردان ناصالح به همدستی جمعی از صاحبان محضرها، پی در پی زنان را غیابی طلاق دادند و طلاق نامه ها به شیوه گذشته (پیش از تصویب قانون حمایت خانواده) به نشانی زنان پست شد و بدین ترتیب ماده ۱۱۳۳ قانون مدنی، نه تنها اقتدار سابق خود را بازیافت، بلکه بر زورمندی و خودمداری آن نیز بی افزوده شد. در بررسی تحولات قانونی راجع به طلاق خودسرانه توسط مردان، تجدید حیات ماده ۱۱۳۳ قانون مدنی در سبب انقلاب حرکتی دور از تدبیر و سنجیدگی تلقی می شود. زیرا در جریان تجدید حیات آن، بخش قابل ملاحظه ای از زنان تحصیل کرده، که سخت به انقلاب دل بسته بودند، به دامان حرمان ها و تشریش ها آوریختند. امید و انتظار این بود، که قانون حمایت خانواده بر مبنای عدالتخواهی و برابری، در جهت تامین حقوق بیشتری برای زنان، اصلاح بشود. حال آن که حرکت های ضد زن میری را در پیش گرفت، که منجر به تجدید حیات ماده ۱۱۳۳ قانون مدنی شد.

علی رغم هدف های اعلام شده توسط مراجع رسمی، ماده ۱۱۳۳ قانون مدنی همچنان با جلال و جبروت بر اریکه قدرت خود باقی است و مردان

می توانند، با تقدیم یک دادخواست دو سطری، ظرف چند ماه به مقصود خود، که طلاق است، برسند. نهایتاً در دادگاه، قاضی از باب تصالح و بخشش، شوهر را متقاعد می کند، تا چیزی از مال و مکتب خود، به عنوان اجرت النسل به همسر مطلقه اش بپردازد و در بسیاری موارد مرد متقاضی طلاق با استفاده از مشاوره حقوقی، پیش از مراجعه به دادگاه، برنامه ریزی و آینده نگری می کند و داریی خود را از گزند این قانون دور نگاه می دارد.

در جوامعی که آرمان عدالتخواهی و برابری موجب خیزش های انقلابی شده است، مردم در عمق وجود نسبت به آرمان خود وفادار باقی می مانند، هر چند ممکن است تحت تاثیر خودسری ها و خودمحوری ها جرات رویارویی با جریان های ضد عدالتخواهی را در خود نیابند، اما آنها همواره آمادگی دارند، تا با گشایش باب بحث و گفت و گو به آرمان های دیرینه خود، تازگی و طروات ببخشند. زنان ایران سال هاست در انتظار فرصت به سر می برند، تا در یک عرصه وسیع از بحث های اجتماعی، تابوها و ممنوعه هایی را که در آن ناگزیر از سکوت شده اند مورد نقد قرار دهند.

تابو در اغلب نمونه های شناخته شده به صورت رسم و آیین و سنت درآمده و در اذهان رسوب و رسوخ کرده است. اما متأسفانه در کشور ما نمونه های خطرناکی از تابو شکل قوانین مدون و لازم الاجرا به خود گرفته و حتی در مواردی اصل برانست را، که مهمترین اصل عدالتخواهی است، در زندگی زنان ایرانی خفته دار کرده است. در این جامعه، کسانی که قوانین مغایر با برابری حقوق زنان یا مردان را نقد می کنند و نامتناسب بودن برخی مواد قانونی را با مقتضیات زمان و مکان یادآور می شوند، به شدت مورد حمله افراد و گروه هایی هستند، که با دانش حقوق و تجارب جهانی و حتی امکانات بالقوه اجتهاد بیگانه بوده و اصرار می ورزند، تا به سلیقه ها و برداشت های شخصی خود، در امور صورت عقیدتی بدهند و با استفاده از نیروی ایمان مردم و توجیهات شرعی، آنها را به دشمنی با منتقدان برانگیزند. گاهی در سیاست گذاری و قانون گذاری علیه افکار واپس گرا جرقه ای زودگذر زده می شود، اما به سرعت در برابر یورش همه جانبه مدعیان، به خاموش می گراید. مراجع قانون گذاری در جنگ و گریز با این تفکر به سر می برند. چنانچه برای رفع ستم از زن گامی پیش می نهند، به محض مشاهده واکنش های مخالف، چند گام پس می روند و در نتیجه ایستایی و توقف در زمینه حقوق زن نصیب جامعه ای می شود، که یک خیزش بزرگ انقلابی را بر پایه آرمان های عدالت گستری پشت سر گذارده است.

به نظر می رسد در شرایط موجود، که ماده ۱۱۳۳ قانون مدنی تبدیل به یک دمل چرکی شده و پیاپی قربانی می دهد، دیگر باز باید به پیشینه قانونی استواری، که حاصل تلاش مستمر نخبگان ایرانی در دهه ۴۰ است و سال ها مهجور مانده، مراجعه کنیم. قانون حمایت خانواده یک مجموعه منسجم حقوقی است، که عجالتاً گره از کار فرو بسته ما می گشاید. توقع زنان ایران در بدو پیروزی انقلاب این بود، که قانون حمایت خانواده در جهت تامین خواسته های به حق آنها در قلمرو حقوق خانواده اصلاح شده و سیر تکامل را طی کند. اما از آنجا که قانون حمایت خانواده لغو شد، بی آنکه قانون بهتری جایگزین آن شود، ناگزیر پیشنهاد ما این است، که از همان قانون اعاده حیثیت بشود. به یاد داشته باشیم، که قانون حمایت خانواده پاره ای از میراث ملی است، که به همه مردم ایران تعلق دارد. سوابق درخشان قانون گذاری در جوامع بشری جزو اموال احکام وقت نیست، تا در نقطه پایان دوران حاکمیت آنها به دور ریخته شود. این میراث فرهنگی حاصل تبلور هوش و ذکاوت ملتی است، که نیازهای زمان و مکان را نیک دریافته و با ماده ۱۱۳۳ قانون مدنی، که نماد زن سستی و بی اعتنایی به حقوق دولت است، هشیارانه برخورد کرده است. ابزار این برخورد، یک مجموعه مدون قانونی است، که بر حفظ خانواده ارج می نهد. تحکیم بنای خانواده از دیدگاه نویسندگان قانون مورد بحث مستلزم آن است، که اختیارات زن و مرد در امر حساس طلاق تحت نظارت دولت محدود بشود. آیا در شرایط کنونی، با وجود ماده ۱۱۳۳ قانون مدنی، که لازم الاجرا است، می توان ادعا کرد، که اهمیت حفظ ارکان خانواده مراعات شده است؟ از هر زاویه که به این پرسش توجه بشود، پاسخ منفی است و تجدید حیات قانون حمایت خانواده نیاز روز مردان و زنان و کودکان ایران است. بهره برداری از آن قانون، مانند بهره برداری از سایر ذخایر ملی مشروعیت دارد. روح قانون حمایت خانواده حکم دادگاه را تبدیل به حاصل جمع مصالح مرد + مصالح زن + مصالح فرزندان + مصالح دولت می کند. اجرای قانونی، که این چنین بر مصالح عمومی ارج می نهد، حتماً مشروع و با روح تعالیم اسلامی سازگار است. ■

نجات جان یک مبارز آمریکائی

مزدک

کارزار وسیع نیروهای مترقی در آمریکا و سراسر جهان، سرانجام مانع اعدام یکی از زندانیان سیاسی آمریکا شد، که بیش از ۱۳ سال است در سلول مرگ بسر می برد! این زندانی، که "مویسان ابوجمال" نام دارد، عضو سازمان "پلنگان سیاه آمریکا" و در واقع به جرم همین عضویت در زندان بسر می برد و قرار بود بر صندلی الکتریکی بنشیند!

سازمان پلنگان سیاه، یک سازمان چپ گراست، که "آنجلا دیویس" نیز برای مدتی با اتهام تماس با اعضای آن در زندان بسر برد و به محاکمه کشیده شد، اما کارزار وسیع جهانی مانع محکومیت وی در دادگاه فدرال آمریکا شد. این سازمان طرفدار برابری حقوق سیاه پوستان آمریکایی و سفید پوستان آمریکاست و در دهه ۶۰ تحت تاثیر جنبش انقلابی آمریکایی لاتین شکل گرفت و پس از یک دوره پرحادثه، اکنون تبدیل به سازمانی سیاسی شده است، که دولت آمریکا طبق قانون نمی تواند وابستگان به آنرا دستگیر کرده و زندانی کند، اما پیوسته اعضای آنرا شناسایی کرده و به بهانه ها و اتهامات مختلف به محاکمه می کشد. محاکماتی که گاه منجر به رای اعدام برای متهم می شود. کسانی که به این اتهام دستگیر می شوند، در بدترین و دشوارترین شرایط در زندان های آمریکا نگهداری می شوند و اغلب در سلول های انفرادی و با دست بند و پا بند بسر می برند. آنجلا دیویس، پس از رهایی از زندان خاطرات خود را از این زندان ها نوشت، که غم انگیزترین فصل آن مربوط به محاکمه و سپس قتل ساختگی نامزد وی در زندان های آمریکا بود. صحنه سازی قتل را پلیس زندان ترتیب داد، زیرا بیم آن می رفت، که زندانی در دادگاه بی گناه شناخته شده و پس از سال ها زندان انفرادی از زندان بیرون آمده و آنچه را شاهد بوده به رشته تحریر درآورد. آنجلا دیویس با احترام مبارزات نامزدش در سازمان پلنگان سیاه و پایداری پر رنجش در زندان های آمریکا، هرگز شکر نکرد!

پلیس فدرال آمریکا برای ابوجمال نیز چنین سرنوشتی را در نظر داشت و به همین دلیل ۱۳ سال او را در زندان نگهداشت، تا سرانجام با حکم دادگاه بتواند وی را بر صندلی الکتریکی بنشانند. ابوجمال که اکنون ۴۲ سال دارد، در سال ۱۹۸۲ در یک دادگاه ساختگی محکوم به مرگ شد و قرار بود در تاریخ ۱۷ اگوست سال جاری اعدام شود. اکنون پس از ۱۳ سال و در حالی که فرماندار پنسیلوانیا حکم اعدام وی را صادر کرده بود، پرونده او بر اثر پافشاری خود وی و مبارزات نیروهای مترقی در سراسر جهان به دادگاه عالی جهت رسیدگی دوباره ارجاع شده است. نشریات مترقی آمریکا می نویسند، که ابوجمال در حقیقت یک زندانی سیاسی است، که پلیس برای او یک پرونده جنایی ترتیب داده است، تا سرنوشت او را به سرنوشت ۳ هزار زندانی سیاسی دیگر آمریکا پیوند بزند، که در شرایطی مشابه در انتظار مرگ در زندان بسر می برند. همین مطبوعات می نویسند، که پس از محاکمه روزنبرگ ها (زن و شوهر) که به بهانه جاسوسی برای اتحاد شوروی و در ادامه موج کمونیست کشی دوران مکارتیسم، روی صندلی الکتریکی نشاندند، آف.بی.آی برای قتل یکی از فعالان سیاسی آمریکا پرونده ای جنایی ترتیب داد، که دادگاه نیز با سرعت نظر خود را در باره آن اعلام داشت و با تایید اتهام پلیس، می خواست او را به روی صندلی الکتریکی بفرستد. البته بلافاصله نیروهای مترقی اجتماعی آمریکا دست به افشاکاری زدند و مانع اجرای حکم شدند. این پیکار ۱۳ سال بطول انجامید و اکنون با انتقال پرونده وی به دادگاه عالی، این پیکار وارد مرحله تازه ای شده است. اکنون یکی از خطرانی که جان ابوجمال را تهدید می کند، صحنه سازی قتل وی در زندان است، زیرا دولت آمریکا همیشه از اینکه یک زندانی سیاسی بصورت قهرمان از زندان آزاد شود، بیم دارد، بویژه اگر این زندانی سیاه پوست باشد و از محبوبیت ویژه ای در میان سیاه پوستان برخوردار باشد. این همان بیضی است، که دولت آمریکا از محبوبیت آنجلا دیویس داشت و هر بار که او خود را، بعنوان کاندیدای ریاست جمهوری معرفی کرد و از حمایت سازمان های مترقی (از جمله حزب کمونیست آمریکا) برخوردار شد، موج تازه تبلیغاتی علیه او در ایالات پر جمعیت سیاهان آمریکا آغاز شد. این تبلیغات اغلب با تهدید جانی نیز همراه بوده است.

مویسان ابوجمال در یکی از محلات سیاه پوست نشین فیلادلفیا متولد شده است و از دوران نوجوانی به جنبش مبارزه علیه تبعیض نژادی پیوست. او ۱۵ ساله بود، که به عضویت سازمان "پلنگان سیاه" درآمد، که از جمله اهداف اولیه آن کسب تساوی حقوق سیاهان و سفیدان آمریکا می باشد. در پرونده ۷۰۰ صفحه ای ابوجمال، علیرغم همه سانسورها و دستکاری های پلیس، هنوز مدارکی وجود دارد، که نشان می دهد نام مویسان، از همان دوران نوجوانی در لیست سازمان مخفی و پلیس آمریکا بوده است. این لیست کسانی را دربر می گیرد، که دولت آمریکا آنها را برای سیستم آمریکا خطرناک تشخیص داده

است! مطبوعات مترقی آمریکا می نویسند، که اگر سرنوشت کسانی که نامشان در این لیست آبدیده تعقیب شود، مشخص می شود، که بسیاری از آنها یا به قتل رسیده اند، یا در زندان بسر می برند و یا ناچار به مهاجرت از کشور شده اند. مأموریت سازمان مخفی پلیس آمریکا (اف.بی.آی) در درجه اول این است که هر تلاشی را برای تساوی حقوق سیاهان و سفیدان آمریکا در نطفه خفه کند. در تمام دهه های گذشته شهروندان سیاه پوست آمریکا به همان چشم دیده می شوند، که سیاهان در رژیم آپارتاید آفریقای جنوبی دیده می شدند.

دادگاهی که برای محاکمه ابوجمال در آمریکا تشکیل شد در واقع آینه تمام نشانی محاکماتی از این دست در آمریکاست. ریاست دادگاهی که ابوجمال را با اتهام ساختگی قتل یک پلیس به اعدام محکوم کرد "آلبرت سالو" نام داشت، که قبلاً برای مدتی معاون رئیس پلیس فیلادلفیا بود. او سفید پوستی است، که به فرقه "اخوان" تعلق دارد، که در واقع سازمانی است برای شکار سیاهپوستان. این قاضی به "شاه قاضی محاکمات فوری با رای اعدام" شهرت دارد. خود وی پیوسته به اینکه تاکنون بیش از هشتاد قاضی دیگر آمریکایی، محکومین را (۳۱ نفر) روی صندلی الکتریکی نشانده است، به خود می بالد! دادستان دادگاه ابوجمال نیز از شهرتی مشابه برخوردار است. او نیز که سفیدپوستی متعصب بنام "مک گیل" است، پیشتر با دستکاری در پرونده متهم دیگری او را به حبس ابد محکوم کرده بود. این متهم پس از ۱۲ سال زندان سرانجام بی گناهی قائل شد و تازه معلوم شد، که دادستان "مک گیل" با مدارک تقلبی وی را به زندان ابد فرستاده بود. همین دادستان در دادگاه ابوجمال با حضور یک هیات بی طرف (در سیستم قضایی آمریکا مرسوم است) که وکیل مدافع پیشنهاد کرده بود، مخالفت کرد. دادستان مذکور مدعی بود، که یکی از پلیس های حامل ابوجمال به بیمارستان، موقوف شده است در طول مسیر از وی اقرار به قتل بگیرد. این پلیس به دادگاه حاضر شد، اما او حاضر نشد این ادعای دادستان را تایید کند. پلیس دیگری که حاضر بود بسود ابوجمال در دادگاه شهادت بدهد، به بهانه بیماری به دادگاه احضار نشد! دادگاه تصمیم گرفته بود تا ابوجمال را براساس پرونده ساختگی قتل یک پلیس به مرگ محکوم کند و به همین دلیل شهادت یک شاعره آمریکایی بنام "دونیا سانچی" را نیز نپذیرفت و مدعی شد، که او معشوقه متهم است! چهار شاهد دیگر که می توانستند بر بیگناهی ابوجمال شهادت بدهند نیز از سوی دادستان متهم به ضعف عقلی شدند و شهادتشان رد شد! دادستان بجای این همه، چند دلال قحشا را به دادگاه احضار کرد، که با پلیس سروکار روزانه داشتند. آنها همگی ناگهان در دادگاه شهادت دادند، که ابوجمال قاتل است و خود شاهد قتل پلیس بدست وی بوده اند! او بدین طریق محکوم به اعدام شد و در تمام ۱۳ سال گذشته جلدال برای عقب انداختن حکم اعدام وی و تجدید محاکمه اش بین نیروهای مترقی و دولت آمریکا ادامه داشته است. وکیل مدافع ابوجمال معتقد است، که در واقع هرگز دادگاهی برای محاکمه او تشکیل نشده و آنچه انجام شده فقط یک صحنه سازی بوده است. او که مدارکی در ۳۰ صفحه مبنی بر تخلفات پلیس و دادستانی تهیه کرده است، اعتقاد دارد، که ابوجمال به وحشیانه ترین شکل مجازات شده و در جوی نژاد پرستان محاکمه و محکوم شده است. پس از صدور حکم اعدام ابوجمال از سوی دادگاه، فرماندار پنسیلوانیا بلافاصله این حکم را امضاء کرد و خواهان اجرای آن شد. همه نیروهای مترقی آمریکا می دانند، که این عجله در اجرای حکم بدان دلیل بوده است، که همه گردانندگان دادگان و توطئه چینیان ایالتی از تجدید دادگاه وی و افشا شدن زمینه چینی های پشت پرده برای اعدام وی، وحشت داشته اند! بویژه آنکه ابوجمال در طول این سال ها و با بهره گیری از تحریراتش، بعنوان یک روزنامه نگار، کتابی نیز در افشای دولت آمریکا نوشته و آنرا به کمک دوستانش در خارج از زندان منتشر ساخته است. این خواست دادگاه و مقامات دولتی علیرغم ۱۳ سال زندان انفرادی همراه با دستبند و پا بند و انتظار ساعت به ساعت اعدام یا صحنه سازی برای قتل وی در زندان، به همت پیکار افشاگرانه همه نیروهای مترقی آمریکا و سراسر جهان تحقق نیافته است. با قبول تجدید محاکمه ابوجمال در دادگاه عالی و رسیدگی مجدد به پرونده اتهامی وی، همه کوشندگان نجات وی از مرگ به یک پیروزی دست یافته اند. این پیروزی را می توان با پیروزی رهایی او از زندان پیوند داد؟ این سوالی است، که پاسخ به آن در جامعه آمریکا بهر حال دشوار است!

آزادی رهبر مخالفان دولت برمه

"آیونگ سان سوکی"، یکی از رهبران جنبش مخالفت با دولت نظامی برمه، پس از شش سال، که در خانه خود تحت بازداشت بسر می برد، آزادی خود را بازیافت و در خانه اش بروی مردم و روزنامه نگاران بازخشد. او در نخستین گفتگویش با روزنامه نگارانی که بدیدارش رفته بودند، خواهان یک آشتی ملی در سراسر برمه و گفتگو با دولت حاکم شد. خانم "آیونگ سان سوکی"، که برنده جایزه صلح نوبل ۱۹۹۱ است، تأکید کرد، که بدون چنین مصالحه و گفتگویی برمه به نابودی کشانده خواهد شد. سازمان عفو بین المللی ضمن ابراز خوشنودی از آزادی خانم آیونگ سان سوکی، خواهان آزادی هزاران زندانی سیاسی دولت نظامی برمه شد.

دیدار مهم مدیران و سر دبیران نشریات غیردولتی

دیدارهای نویسی مدیران و سر دبیران نشریات غیر دولتی در تهران موجب برخی امیدواری ها، درباره فراهم شدن زمینه اتحاد این نشریات برای دفاع از آزادی مطبوعات شده است. این دیدارها معمولاً در محل تعاونی مطبوعات تشکیل می شود و در حال حاضر مبارزه با تلاش حکومت برای تصویب قانون جدید مطبوعات، اساسی ترین موضوع مورد بحث دیدارکنندگان است.

بسیاری از دست اندکاران کنونی مطبوعات و نشریات ایران، که بدنبال تعطیل چند نشریه به فرمان دولت، نگران سرنوشت هفته نامه و ماهنامه های خود هستند، به این دیدارها برای شکل گیری یک اتحاد مطبوعاتی برای دفاع از آزادی مطبوعات چشم امید بسته اند. در تاریخ مطبوعات ایران، این نوع تلاش ها سابقه موفقیت آمیز دارد و تلاش متحد مدیران جراید برای دفاع از آزادی مطبوعات در سال های پیش از کودتای ۲۸ مرداد چشمگیرترین نمونه آنست.

در آخرین نشست مسئولان جراید کشور، که در روز نهم مرداد ماه در محل تعاونی مطبوعات تشکیل شد و هدف از آن بررسی طرح جدید قانون مطبوعات بود، درکنار مسئولان و نمایندگان نشریات عضو تعاونی مطبوعات و همچنین اعضای کمیسیون فرهنگ و ارشاد اسلامی، آقایان دکتر افتخار جهرمی، مدیرمسئول مجله حقوقی، مهندس عباس غیبی، سردبیر روزنامه سلام، دکتر غنی زاده، مدیر مسئول نشریه افتخارات ملی، کامیاب نوروزی و علیرضا بهروزی نیا، بعنوان حقوقدان، علی مزروعی، عضو شورای سردبیری روزنامه سلام، اکبر باقریان، مدیرمسئول نشریه ماهان، مهندس عزت الله سبحانی، مدیر مسئول نشریه ایران فردا شرکت داشتند و نظرات خود را پیرامون طرح جدید قانونی مطبوعات مطرح کردند.

با آنکه محدودیتی برای شرکت و عضویت مدیران روزنامه های بزرگ صبح و عصر چاپ تهران - نظیر رسالت، جمهوری اسلامی، کیهان، اطلاعات، ابرار - در این تعاونی وجود ندارد، اما آنها هرکدام با دنباله روی از نظرات جناحیندی های حکومتی، حساب خود را از دیگر نشریات ایران جدا کرده و به این نقش خود در حد ستیز با مطبوعات غیر دولتی و حتی ضدیت با آزادی ها در جامعه ادامه می دهند.

طرح جدید قانون مطبوعات، که از سوی جناحیندی رسالت در مجلس اسلامی مطرح شده است، در صورت تصویب، کلیه مطبوعات ایران را به دنباله رو سیاست های حاکم تبدیل خواهد کرد و بر هر نوع آزادی مطبوعات خط بطلان می کشد. این طرح، خبرنگاران را به مأموران وزارت ارشاد اسلامی تبدیل خواهد کرد و دست دولت را برای سرکوب قطعی مطبوعات غیر حکومتی باز خواهد گذاشت!

بدست نیروهای طالبان هرات سقوط کرد

در افغانستان بدنبال حملات شدید هوانی، از سوی قوای نظامی ژنرال "دوستم" به پایگاه هوانی "شیندان" شهر هرات به تصرف نیروهای "طالبان" درآمد. این پایگاه بین دو استان هم مرز افغانستان با ایران (یعنی ولایت نیمروز و ولایت هرات) قرار دارد و از نظر سوق الجیشی دارای اهمیت بسیار است. پس از سقوط شهر هرات، هزاران نفر از مردم این شهر به ایران گریختند، که در میان آنها استاندار هرات توران (سروان) اسماعیل خان قرار داشته است.

بدنبال سقوط شهر شیعه نشین هرات بدست گروه سنی طالبان، دولت جمهوری اسلامی، کلیه مرزهای خود با افغانستان را بست. گروه طالبان از جانب عربستان و پاکستان حمایت می شود، همچنین گزارش شده است، که قوای ژنرال "دوستم" به دولت تاجیکستان اطلاع داده است، که از پرواز هواپیماهای این جمهوری بطرف کابل، پایتخت افغانستان جلوگیری کرده و آنها را در منطقه تحت نفوذ خود فرود خواهد آورد. بدین ترتیب اوضاع افغانستان وارد مرحله جدید شده است، که ما امیدواریم با کسب اطلاعات دقیق تر، خوانندگان خود را در جریان آن قرار دهیم.

مذاکرات برخی رهبران احزاب در تهران

برخی خبرها درباره دیدار و مذاکره جمعی از رهبران و اعضای برجسته احزاب و سازمان های سیاسی شناخته شده ایران، در تهران، سرانجام از طریق منابع صاحب اطلاع، تأیید شد!

براساس این خبرها، در دیدار مورد نظر، مسائل جاری کشور مورد ارزیابی و تحلیل قرار گرفته و بویژه مسئله تدارک بی وقته جناحیندی رسالت برای دست یافتن به قدرت مطلق در جمهوری اسلامی و دنباله روی و تسلیم پذیری بلند پایگان حکومتی در برابر این جناحیندی از دیدگاه های گوناگون مطرح شده است. در همین رابطه، انتخابات آینده مجلس، امکانات موجود برای شرکت در آن و یا دلائل اجتناب ناپذیر بودن تحریم آن بدلیل عوم امکان فعالیت آزاد احزاب سیاسی در ایران نیز مطرح شده است. مهمترین نکته در این مذاکرات، که همگان برآن تأکید کرده اند، اقدام یکپارچه و اتحاد نظر احزاب و سازمان های سیاسی و دست یافتن به یک نقطه نظر و ارزیابی مشترک از اوضاع کشور بوده است.

در این دیدار، بدستی مسئله افشاگری پیرامون عملکرد ضد ملی حکومت، بهر وسیله ممکن و سپس بسیج مردم برای مقابله با انحصارطلبی دو جناحیندی حکومت استتلافی موجود (رفسنجانی-رسالت) مطرح و تأیید شده است. تأکید حاضران در این جلسه بر بسیج مردم، به عنوان یگانه قدرت حامی احزاب مخالف حکومت و طرفدار تحولات اساسی و مترقی در ایران، برخی امیدواری ها، پیرامون شکل گیری نوعی "اتحاد" و "جبهه" را بوجود آورده است. در حال حاضر، جای مذهبیون پیرامون حکومت و بویژه طیف گسترده متحد دولت میرحسین موسوی (نخست وزیر سابق ج) در این نوع دیدارها خالی است و این در حالی است، که این طیف نیز از مدتی پیش به صراحت از آزادی ها دفاع می کند و علی القاعده اگر برخی ملاحظات مطرح نباشد جای این طیف نیز در کنار دیگر احزاب و سازمان های طرفدار آزادی ها در جامعه است.

ازسوی دیگر، ظاهراً برخی مانورهای تکنوکرات های دولتی در برابر جناحیندی رسالت، تاکنون نتوانسته است نظر مساعد این طیف را، که به چپ مذهبی شهرت یافته است، برای این ایجاد نظر مثبت نسبت به آنها، جلب کند. بسیاری براین عقیده اند، که مانورهای اخیر دولت برای لغو برخی تصمیمات اتخاذ شده در چارچوب برنامه "تعدیل اقتصادی" نیز با همین هدف و برای استفاده از این طیف در انتخابات آینده مجلس انجام شده است. آگاهی از پیوند برنامه تعدیل اقتصادی با اهداف جهانی امپریالیسم و فشارهای اخیر امریکا برای اجرای پیگیرانه آن توسط دولت کنونی، مانورهای مورد بحث دولت را برای جلب مذهبیون چپ و طرفدار آرمان های انقلاب را بی نتیجه ساخته است.

این نوع دیدارها و اتحادها در جناح حکومتی و جناحیندی رسالت نیز جریان دارد، که خبر آنرا بصورت مستقل (هیات های مولف) در این شماره راه توده می خوانید. (موضوع گیری های روزنامه "رسالت" در این باره را نیز در مقاله "مقابله حکومت با آزادخواهی" بخوانید).

Rahe Tudeh No. 38

September 1995

Postfach 45, 54574 Birresborn, Germany

شماره حساب بانکی:

Konto No. 0517751430, Postbank Essen

BLZ 360 100 43, Germany

قیمت ۶ فرانک فرانسه ۲۰ مارک آلمان ۱ دلار آمریکا

فاکس و تلفن خبری "راه توده": ۰۴۵-۳۲۰۴۵-۲۱۲۳-۴۹ (آلمان)